

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>

گلستان

واژه‌های انگلیسی

ارائه‌ی تمامی واژه‌های لازم برای یادگیری زبان انگلیسی

بر اساس کتاب «۴۰۰۰ واژه‌ی ضروری انگلیسی»

ارائه‌ی چندین ترجمه‌ی فارسی برای هر واژه، جهت روشن‌سازی معنای آن

مناسب برای همه سنین

مناسب برای همه‌ی زبان‌آموزان - در هر سطحی از دانش زبان انگلیسی

مناسب برای امتحانات مدارس و دانشگاه‌ها (همه‌ی مقاطع تحصیلی)

ترکیب رنگ مناسب، فونت مناسب و قالب‌بندی زیبا و منظم کتاب

قابل استفاده با موبایل، تبلت، رایانه (فرمت PDF)

معین فروردین

به نام خداوندگار زبان آموزان و زبان آموزان

پدیدآورنده:

- معین فروردین

ناشر:

- ابر و باد و مه و خورشید و فلک

تاریخ انتشار:

- زمستان ۹۴

نوبت چاپ:

- با احترام به طبیعت، چاپ نمی‌شود. فقط نسخه‌ی الکترونیکی -PDF- موجود است.

قیمت:

- ۱۰۰۰ تومان. قابل داره! - ؟

وبسایت:

- EnglishVajeh.ir

گستان واژه‌های انگلیسی ۲

مقدمه

در مقدمه‌ی جلد اول گفتیم که خود را از مقدمه نویسی مبرا می‌دانیم، اما نوشتیم تا به صورت مختصر از محتوای این کتاب مطلع باشید. در این جلد علاوه بر مقدمه اصلی، یک پیش مقدمه نیز داریم.

پیش مقدمه: از شما تشکر می‌کنیم.

بازدید چندین هزار نفری شما در سایت‌های مختلف از صفحات معرفی کتاب «گلستان واژه‌های انگلیسی» ستودنی است؛ که این علاقه و اشتیاق شما به یادگیری زبان انگلیسی باعث خشنودی ما است.

همچنین از «اعتماد» شما تشکر می‌کنیم. به خاطر لطف افرادی که هزینه‌ی کتاب را -باوجود اینکه اجباری در کار نبود- پرداخت کردند. این اخلاق و رفتار مسلماً از «فرهنگ اصیل ایرانی» نشأت می‌گیرد و برآزنده‌ی ایران و ایرانی است. به همین سبب، تصمیم گرفتیم سایر جلد‌های مجموعه‌ی «گلستان واژه‌های انگلیسی» را به آن‌ها هدیه بدهیم. همچنین، هفت نفر اولی که هزینه‌ی یک جلد را پرداخت کنند، سایر جلد‌ها را از ما هدیه می‌گیرند و لازم نیست هزینه‌ی آن‌ها را بپردازند.

از همه سایت‌هایی که با ذکر منبع و بدون ذکر منبع، اقدام به انتشار این کتاب کرده‌اند، تشکر می‌کنیم. هرچند بهتر است منبع اصلی کتاب -سایت EnglishVajeh.ir- را در مطلب خود بیاورند.

اما از سایت‌(هایی) که اقدام به فروش کتاب و آن‌هم با چندین برابر قیمت اصلی می‌کنند آزرده‌خاطریم؛ نه به خاطر خودمان، بلکه به خاطر زبان‌آموزان گرامی. حتی اگر کسی اقدام به خرید از این سایت (ها) نکند، بی‌احترامی محض به همه‌ی ما خواهد بود.

از شما ممنونیم، اگر برای شما مقدور است به [صفحه‌ی معرفی این کتاب](http://EnglishVajeh.ir) در سایت EnglishVajeh.ir بیاید و نظر خود را در مورد این مجموعه بیان کنید. با این کار علاوه بر اینکه ما از نظرات شما برای ویرایش‌های جدید استفاده می‌کنیم، باعث می‌شود سایر افراد منبع اصلی این مجموعه -سایت EnglishVajeh.ir- را از سایر سایت‌ها تشخیص دهند.

مقدمه اصلی: معمولاً مشکل خیلی از افراد درزمینه‌ی یادگیری، کم‌هوشی و نادانی نیست. خیلی از افراد به این دلیل شروع به کاری نمی‌کنند که نمی‌دانند از کجا شروع کنند و نقطه‌ی شروع کجاست؟! یا اگر هم فهمیدند، منبع مناسبی را متناسب با خودشان نمی‌یابند.

یکی از این زمینه‌ها یادگیری زبان انگلیسی است؛ که در این عرصه تسلط بر واژگان زبان انگلیسی اهمیت والایی دارد. اهمیت تسلط بر واژگان زبان انگلیسی از آن جهت است که پایه‌ای برای تقویت چهار مهارت اصلی زبان انگلیسی است. (مهارت گفتاری (Speaking)، مهارت شنیداری (Listening)، مهارت نگارش (Writing) و مهارت خواندن (Reading)). این اهمیت ما را بر آن داشت که کتابی مناسب و متناسب با نیاز زبان‌آموزان درزمینه‌ی واژگان زبان انگلیسی گردآوری کنیم. مبنای کار خود را واژگان کتاب «4000 essential english word» قرار نهادیم و در مرحله‌ی اول همه‌ی ۴۰۰۰ واژه‌ی این کتاب را ترجمه کردیم. برای هر واژه چندین ترجمه آوردیم تا معنی واژه‌ی موردنظر به‌خوبی درک و فهمیده شود. اکثر این ترجمه‌ها با دقت بسیاری از دیکشنری معروف و معتبر «آریان‌پور» و بعضاً از دیکشنری‌های آنلاین و کامپیوتری انتخاب شده‌اند. در انتخاب واژه‌های این کتاب، کاربردی بودن آن‌ها موردتوجه قرار گرفته است و ما نیز ترجمه‌ها را بر همان اساس کاربردی و ضروری بودن انتخاب نموده‌ایم.

امید است ترجمه واژگان کتاب «4000 essential english word» - که برای اولین بار به صورت کتاب در اختیار فارسی‌زبانان قرار گرفته است - مورد توجه عزیزان قرار بگیرد.

دومین جلد کتاب «گلستان واژه‌های انگلیسی»، ترجمه‌ی ۶۰۰ واژه‌ی دوم کتاب «4000 essential english word» را در بردارد. برای دستیابی به ادامه واژه‌ها و صدا البته ترجمه‌ی آن‌ها به سایت EnglishVajeh.ir مراجعه نمایید و بدون محدودیت آن‌ها را در قالب PDF دانلود کنید. همچنین [کانال تلگرامی ما \(telegram.me/EnglishVajeh_ir\)](https://t.me/EnglishVajeh_ir) (کلیک کنید) نیز راه حل مناسب و سریعی برای دستیابی به سایر جلد‌های کتاب «گلستان واژه‌های انگلیسی» و مطالب مرتبط با آن است.

کمی در مورد نحوه‌ی خرید این کتاب

همان‌طور که گفتیم شما محدودیتی برای دانلود این کتاب ندارید؛ یعنی شما به راحتی می‌توانید با مراجعه به [سایت ما](http://EnglishVajeh.ir) این مجموعه‌ی ترجمه‌شده را بدون محدودیت دانلود کنید. یعنی اینکه ما برای هر جلد، قیمت ۱۰۰۰ تومان را تعیین کرده‌ایم و امکان خرید آسان از دو طریق ۱- خرید موبایلی (شماره‌گیری کد: #۳۶۱۲۵۶*۳۶۱۱۱*۷۲۰*) ۲- [خرید اینترنتی \(EnglishVajeh.ir/pay\)](http://EnglishVajeh.ir/pay) (کلیک کنید) وجود دارد، اما **نظارت و کنترلی بر خرید یا عدم خرید شما وجود ندارد** و این تصمیم کاملاً به اختیار شما خواهد بود.

سخن خود ما در مورد پرداخت هزینه‌ی آثار دیگران این است که: اگر محصولی برای ما ارزش دارد و از آن استفاده می‌کنیم، قیمت آن را می‌پردازیم، در غیر این صورت به آن نگاهی می‌اندازیم و از کنار آن می‌گذریم؛ مانند سایر کالاها و اجناسی که روزانه در خیابان‌ها و بازارچه‌ها می‌بینیم ولی به دلیل اینکه مورد نیاز و مورد استفاده‌ی ما نیستند، یا اینکه برای ما ارزشمند نیستند، بابت آن پولی نمی‌پردازیم.

تقدیم به:

پدر و مادرم

آنان که زبان تکلم و تعقل را به مامی آموزند.

شما می‌توانید:

- این کتاب را برای خود چاپ کنید.
- این کتاب را برای دیگران بفرستید، به هر طریق، با هر چیزی.
- این کتاب را بر روی سایت خود قرار دهید. با ذکر منبع: EnglishVajeh.ir

شما نمی‌توانید:

- این کتاب را بفروشید.
- محتوای این کتاب را تغییر دهید.

از شما سپاسگزاریم. از این جهت که توانایی‌های خود را در جهت مثبتِ فضیلت‌ها به کار می‌گیرید.

Lessons:

Lesson 1.....	1
Lesson 2.....	4
Lesson 3.....	7
Lesson 4.....	10
Lesson 5.....	13
Lesson 6.....	16
Lesson 7.....	19
Lesson 8.....	22
Lesson 9.....	25
Lesson 10.....	28
Lesson 11.....	31
Lesson 12.....	34
Lesson 13.....	37
Lesson 14.....	40
Lesson 15.....	43
Lesson 16.....	46
Lesson 17.....	49
Lesson 18.....	52
Lesson 19.....	55
Lesson 20.....	58
Lesson 21.....	61
Lesson 22.....	64
Lesson 23.....	67
Lesson 24.....	70
Lesson 25.....	73
Lesson 26.....	76
Lesson 27.....	79
Lesson 28.....	82
Lesson 29.....	85
Lesson 30.....	88

Volume 2:

Lesson 1

Anxious

دلواپس، نگران، مشوش، مضطرب

When a person is anxious, they worry that something bad will happen.

She was anxious about not making her appointment on time.

Awful

بسیار بد، وحشتناک، افتضاح، مزخرف

When something is awful, it is very bad.

Her performance last night was awful.

Consist

(با: of) متشکل بودن از، مشتمل بودن بر – (با: in) بستگی داشتن به، منوط بودن بر

To consist of is to be made of parts or things.

Today's choices for lunch consisted of pizza, hamburgers, and hot dogs.

Desire

میل داشتن، آرزو کردن، خواستن، طالب بودن

To desire is to want something.

My sister desires a big house and lots of money.

Eager

مشتاق، راغب، خواهان، بی قرار، بی تاب، چشم انتظار

When a person is eager about something, they are excited about it.

The man was eager to talk about the good news.

Household

خانواده، اهل خانه، خانوار، اهل بیت

A household is all the people who live in one house.

Our household is made up of my father, my mother and me.

Intent

قصد، نیت، هدف، منظور، تصمیم

An intent is a plan to do something.
Her intent is to visit Italy next summer.

Landscape

دورنما، منظره، چشم‌انداز

A landscape is how an area of land looks.
The landscape of the country is very green.

Lift

بالا بردن، بلند کردن، افراشتن، ترفیع دادن

To lift something is to move it higher.
The man tried to lift the box.

Load

بارگیری کردن، بار کردن، بار زدن

To load is to put objects into something.
The man loaded the boxes into a truck.

Lung

شش، ریه، جگرسفید

A lung is the organ in the body that fills with air when breathing.
Having strong lungs is necessary for a healthy life.

Motion

جنبش، تکان، حرکت، جنب‌وجوش

A motion is a movement that someone makes.
The police officer made a motion with his hand.

Pace

سرعت (چیزی)، سرعت گام برداری، سرعت توپ، سرعت پیشرفت

The pace of something is the speed at which it happens.
I ran the race at a slower pace than my friend.

Polite

بادب، بانزاکت، مؤدب، بامعرفت

When someone is polite, they are acting in a thoughtful way.
 The boy was very polite: he behaved very thoughtfully.

Possess

مالک بودن، دارا بودن، داشتن، در تملک داشتن، برخوردار بودن

To possess something is to have it or own it.
 My uncle possesses three sheep, a chicken, a cow and a dog.

Rapidly

بهسرعت، تند

When something happens rapidly, it happens very fast.
 The train moved rapidly on the tracks.

Remark

اظهار کردن، گفتن، اظهار نظر کردن

To remark is to say something.
 The teacher remarked on how quickly the students were learning.

Seek

جستجو کردن، گشتن، در پی چیزی بودن، درخواست کردن

To seek is to look for something.
 If I have a problem, I seek my sister's advice.

Shine

تابیدن، درخشیدن، نورافشانی کردن

To shine is to make a bright light.
 The candles are shining in the dark room.

Spill

(مایعات) ریختن، ریخته شدن، هدر دادن، پراکنده شدن

To spill is to have something fall out of its container.
 I spilled the coffee on the table.

Lesson 2

Bring

آوردن (در برابر: بردن = take) – موجب شدن، به بار آوردن

To bring means to take someone or something to a person or place.

Oscar will bring in all the boxes.

Castle

قلعه، دژ، آرگ

A castle is a building with strong walls where royalty usually lives.

The castle was built many years ago.

Command

امر کردن، دستور دادن، فرمان دادن

To command someone is to tell them to do something.

The general commanded his army to attack.

Counsel

مشورت دادن، توصیه کردن، نصیحت کردن، سفارش کردن

To counsel someone is to listen and give advice about a problem.

The teacher counseled the girl about her troubles.

Ensure

تضمین کردن، اطمینان حاصل کردن، مسلّم کردن، حتمی کردن

To ensure is to make certain that something happens.

Eating good food ensures that we stay healthy.

Explosion

انفجار

An explosion is a violent burst, usually with a loud sound.

A nuclear explosion can cause great damage.

Jewelry

جواهرات، زیورات

Jewelry is something that people wear like earrings or necklaces.
The woman looked beautiful with her nice dress and jewelry.

Land

(از کشتی و هواپیما و ...) پیاده شدن، به خشکی رسیدن، فرود آمدن

To land means to come to the ground usually from a ship or aircraft.
The parachutist landed safely on the ground.

Meteor

(نجوم) شهاب، سنگ آسمانی

A meteor is a rock from outer space that falls to Earth.
We saw a meteor in the sky last night.

Monster

هیولا، غول، جانور مهیب، دیو

A monster is any imaginary frightening creature that looks strange.
The monster scared everyone in the village.

Northern

شمالی، به سوی شمال، از طرف شمال

If something is northern, it is in the direction of north.
It is much colder in northern countries than it is here.

Remote

دور، دوردست، پرت، دورافتاده

If something is remote, it is very far away and difficult to get to.
It took many days to get to the remote island.

Southern

جنوبی، به طرف جنوب، از جنوب

If something is southern, it is in the direction of south.
Taegu is located in the southern part of the Korean peninsula.

Statue

مجسمه، تندیس، پیکره

A statue is an image of a person or animal made of stone or metal.
I saw a beautiful statue of a lion today.

Steam

بخار آب، دمه

Steam is water that has become hot and has turned into a misty gas.
We could see the steam rise from the boiling water.

Submit

گردن نهادن، مطیع شدن، تسلیم شدن، تن در دادن

To submit to someone is to agree to do what they tell you to do.
She submitted to her mother's wishes and did her homework.

Temple

پرستشگاه، معبد

A temple is a building that is used for religious purposes.
The people visited the temple to pray.

Upper

بالایی، فوقانی، بالاتر، زَبَر

Upper means higher in position or place.
A home's attic is at the upper part of the structure.

Weed

علف هرزه، هرز گیاه

A weed is a plant, especially one that is not useful or wanted.
The yard of the house was full of ugly weeds.

Wing

(پرنده و هواپیما و ...) بال

A wing is the part of an animal that lets it fly.
The bird used its wings to fly across the water.

Volume 2:

Lesson 3

Arrow

تیر، خدنگ، پیکان

An arrow is a thin, straight stick shot from a bow.

The arrow flew through the air and hit the target.

Battle

جنگ، رزم، کارزار، نبرد، نزاع، زدو خورد

A battle is a fight between two armies during a war.

The battle lasted for many days.

Bow

(اسلحه) کمان، (تیر و کمان)

A bow is a weapon made of curved wood and string that shoots arrows.

He went hunting with a bow and arrow.

Brave

دلیر، شجاع، باشهامت، کسی که با دلیری و رشادت با امری مواجه می شود

When people are brave, they are not afraid to face pain or danger.

The brave firefighter saved the girl from the burning building.

Chief

رئیس، سردسته، فرمانده، کدیور

A chief is the leader of a group of people.

The chief led the people through the mountains.

Disadvantage

نقطه‌ی ضعف، کاستی، نا برتری، کم داشت

A disadvantage is a situation where someone is likely to lose.

Mike had a disadvantage in the race since he hurt his knee.

Enemy

دشمن، معاند، عدو، خصم

An enemy is a country that is fighting another country during a war.
The enemy prepared to attack the kingdom.

Entrance

ورودی، مدخل، در، دروازه، دالان، هشتی

An entrance is a place where someone can enter an area.
The gate was locked, so Bill had to find a different entrance.

Hardly

به ندرت، به سختی، کم، نه چندان

If something hardly happens, it almost does not happen at all.
I hardly saw the concert since I had to leave early.

Intend

قصد داشتن، خیال داشتن، در نظر داشتن، خواستن

To intend to do something means to plan to do it.
I intend to finish college in three years.

Laughter

خنده، صدای خنده (قاه قاه)

Laughter is the sound produced by laughing about something funny.
Susan's joke made her classmates burst into laughter.

Log

(درخت) گنده، هیزم، الوار، تنه‌ی درخت

A log is a thick piece of wood that is cut from a tree.
The fire was too small, so we added another log to it.

Military

ارتش

The military is the armed forces of a country.
I joined the military after I finished high school.

Obey

اطاعت کردن، فرمان برداری کردن، مطیع بودن، تمکین کردن

To obey means to follow what a law or a person says you must do.
 My little sister did not obey my mother. Now she is in trouble.

Secure

(به طور قطعی) به دست آوردن، کسب کردن، (با زحمت) گرفتن

To secure something means to get it after a lot of effort.
 I was able to secure a good grade on my test after weeks of studying.

Steady

استوار، پایدار، تغییرناپذیر، دائم، همیشگی

When someone or something is steady, they are under control.
 The problem was hard but she remained steady and solved it

Trust

اعتماد کردن، توکل کردن، اطمینان کردن، دلگرمی داشتن (به)

To trust is to believe that someone is honest and will do what is right.
 I trust my friends; they don't tell my secrets to other people.

Twist

(به هم) تابیدن، پیچیدن - پیچ دادن، چرخاندن

To twist something is to wrap it around itself or another thing.
 She twisted the spaghetti around her fork.

Unless

مگر اینکه، جز اینکه، به جز، مگر

Unless means if not or except when.
 Unless you clean your room, you cannot play with your friends.

Weapon

سلاح، اسلحه، جنگ افزار

A weapon is an object that can be used to hurt people.
 Swords have been used as weapons for thousands of years.

Volume 2:

Lesson 4

Chest

قفسه‌ی سینه، سینه

The chest is the front part of a person's body under the neck.

The water in the lake was as high as my chest.

Confidence

اعتماد، اطمینان، اعتمادبه‌نفس

If you have confidence about something, you are sure of it.

I have confidence that I did well on the test.

Consequence

پیامد، نتیجه، برآیند، معلول، عاقبت

A consequence is a result of a choice or action.

As a consequence of missing my bus, I had to find another way to work.

Disaster

بلا، سانحه، بدبختی، مصیبت، فاجعه

A disaster is a really bad thing that happens.

When the car crashed, it was a disaster.

Disturb

(آرامش، تفکر) برهم زدن، آشفتن کردن، مختل کردن، مغشوش کردن

To disturb someone means to upset them.

The loud noise disturbed me while I was working.

Estimate

تخمین زدن، برآورد کردن، حدس زدن، برانداز کردن

To estimate something means to make a guess about it.

The boy estimated that he was one meter tall.

Honor

احترام گذاشتن، گرامی داشتن، تجلیل کردن، تعظیم و تکریم کردن

When you honor people or things, you show respect for them.

I honor my science teacher by working hard in class.

Impress

(فکری و روحی و ...) تحت تأثیر قرار دادن، (کسی را) سربلند کردن

To impress someone means to make that person proud.

He was able to impress the girls with his new dance.

Marathon

(مسابقه) دو ماراتون (به مسافت ۴۲۱۹ متر)، هر مسابقه طولانی

A marathon is a very long foot race just over 42 kilometers.

I ran a marathon, and now my legs are tired.

Narrow

کم‌پهنا، باریک، کم‌عرض، تنگ

When something is narrow, it is very thin.

The bridge is too narrow for a car to drive over.

Pale

کم‌رنگ، رنگ‌پریده، رنگ‌رفته، کم‌نور، مات

When something is pale, it does not have a bright color.

The girl's skin was very pale.

Rough

خشن، زمخت، زبر، درشت، ناهموار

When something is rough, it is not even or smooth.

The rough ground hurt my feet.

Satisfy

راضی کردن، خرسند کردن، خشنود کردن

To satisfy someone means to make them happy.

It will satisfy my teacher if I finish all my homework.

Scream

جیغ زدن، جیغ کشیدن - داد زدن، فریاد برآوردن، نعره کشیدن

To scream means to make a loud noise with your mouth.
The girl saw a spider and screamed.

Sensitive

حساس، زود آسیب، زودرنج، تحریک پذیر

When someone or something is sensitive, they are easily hurt.
My teeth are sensitive to cold things.

Shade

سایه

The shade is a dark area that something makes when it blocks the sun.
It was hot outside, so the boy sat in the shade of a tree.

Supplement

تکمیل کردن، ضمیمه کردن، مکمل کردن، متمم دادن

To supplement something is to add something else to it in a good way.
He supplements his diet with fresh fruits.

Terror

ترس (شدید)، رعب، دهشت

When someone feels terror, they are scared.
I felt a sense of terror when the tiger chased me.

Threat

تهدید، خطر، بیمداد

A threat is something bad that might happen.
Due to the dark clouds, there was a threat of a bad storm.

Victim

قربانی، طعمه، گول خورده

A victim is a person that had something bad happen to them.
I was a victim of a robbery.

Volume 2:

Lesson 5

Ancestor

نیا (جمع: نیاکان)، جد، تبار – پیشکسوت، پیشینیان

An ancestor is a family member from the past.
My ancestors came from Germany.

Angle

زاویه، کنج، گوشه

An angle is the direction from which you look at something.
The giraffe turned its head to see from another angle.

Boot

پوتین، چکمه

A boot is a heavy shoe that goes over your ankle.
He wore boots so that his feet wouldn't get wet.

Border

حاشیه، لبه، کناره، مرز

A border is the edge of an area.
The postcard had a pretty green border of pine needles.

Congratulate

تبریک گفتن، شادباش گفتن

To congratulate someone is to tell them that you are happy for them.
Bill and Angela congratulated each other on a job well done.

Frame

قاب، چارچوب

A frame is a border for a picture or mirror.
I have to get a frame for my friend's picture.

Heaven

بهشت، مینو

Heaven is the place that some people believe people go when they die.
When I die, I hope that I go to heaven.

Incredible

باورنکردنی، شگفت‌انگیز، عجیب

If someone or something is incredible, it is hard to believe they are true.
I have an incredible story to tell you about my vacation.

Legend

افسانه، داستان نیمه تاریخی، داستان نیمه تاریخی

A legend is a story from the past.
There is a well-known legend about a king and his queen.

Praise

تمجید کردن، ستایش کردن، تعریف کردن، تحسین کردن

To praise is to show that you like someone or something.
The coach praised both athletes after a good practice.

Proceed

جلو رفتن، پیش رفتن، پیشرفت کردن – ادامه دادن، دنبال کردن

To proceed is to go in a certain direction.
My son and I proceeded to the beach so we could go fishing.

Pure

خالص، ناب، محض، یکدست – بی‌آلایش، منزه

If something is pure, it is very clear and beautiful.
The rose was pure. It had no dirt or imperfections.

Relative

قوم‌وخویش، خویشاوند، خویش

A relative is a family member.
My relatives came by to see the new baby.

Senior

پر سابقه (تر)، مهتر، مافوق، بالادست، (دبیرستان و دانشگاه) سال آخری

If one is senior, they are the oldest or have been there the longest.
Because he got his job first, Bob is the senior chef.

Silent

ساکت، بی صدا، آرام، خاموش، صامت، بی حرف

If someone or something is silent, they make no sound.
Since no one was home, the house was silent.

Sink

فرورفتن، پایین رفتن، غرق شدن، ته رفتن، نشست کردن

To sink into something is to slowly fall into it.
The boat had a hole in it, and it sank into the ocean.

Superior

بهتر، برتر، بالاتر، مافوق، ارشد

If someone or something is superior, they are better than another.
I think cooking outdoors is superior to cooking indoors.

Surround

احاطه شدن، فراگرفتن، محاصره کردن، دربر گرفتن

To surround something is to close in on it from all sides.
We surrounded the suspect on all four sides.

Thick

کلفت، ستبر، ضخیم

If something is thick, it is wide and solid.
The fog was so thick that I couldn't see through it

Wrap

پوشاندن، (دور چیزی را) فراگرفتن، حلقه کردن، پیچیدن

To wrap is to cover something on all sides.
I wrapped his gift and put a bow on it

Volume 2:

Lesson 6

Abroad

خارج از کشور، خارج، برون مرزی، خارجه

If someone goes or travels abroad, they go to another country.

My brother wants to go abroad next year.

Anger

خشمگین کردن، عصبانی کردن، غضبناک کردن

To anger someone is to make them mad.

It angers me when people are rude.

Bride

عروس، تازه عروس، بیوک

A bride is a woman who is getting married or has just gotten married.

The bride looked beautiful in her wedding dress.

Brief

کوتاه، مختصر، زودگذر، گذرا

If something is brief, it only lasts for a short time.

The meeting this afternoon was very brief.

Chase

تعقیب کردن، دنبال کردن

To chase someone or something is to follow them in order to catch them.

I was chased by an angry native.

Disappoint

ناامید کردن، مأیوس کردن، دلسرد کردن، پگر کردن

To disappoint is to make one feel sad or unsatisfied.

I do not want to disappoint my family, so I try to do well at school.

Dive

(در آب) شیرجه رفتن، با سر پریدن، (غواصی) زیر آب رفتن، شیرجه

To dive is to jump into water.

I will dive into the lake once we get there.

Exchange

مبادله کردن، تبادل کردن، معاوضه کردن، ردوبدل کردن

To exchange means to give something for another thing in return.

I exchanged my foreign money for American dollars.

Favor

لطف، التفات، عنایت، نظر لطف

A favor is something you do for someone to help them.

Can you do me a favor and turn off the lights?

Fee

اجرت، دستمزد، شهریه، حق ویزیت، حق الزحمه، حق التدریس

A fee is an amount of money that a person or company asks for a service.

I had to pay an hourly fee to speak with my lawyer.

Forever

برای همیشه، تا ابد، جاودانه، مدام، یکریز

If something lasts forever, it means it lasts for all time.

The young couple promised that they would love each other forever.

Guy

(خودمانی) مرد، پسر – شخص، فرد

A guy is an informal way to call a man.

The guy at the flower shop was really helpful today.

Lovely

دوست‌داشتنی، دلپسند، زیبا، جذاب

If people or things are lovely, they are good-looking or beautiful.

The trees look lovely in the fall.

Mood

دل و دماغ، روحیه، حالت (فکری یا احساسی یا روحی)

A mood is the way someone is feeling.

I am in a good mood because I did well on my math test.

Palace

کاخ، قصر، کوشک

A palace is a very large building. It is often the home of a royal family.

The king and queen live in a beautiful palace.

Permit

اجازه دادن، مجاز دانستن، روا داشتن، جایز شمردن، امکان پذیر کردن

To permit something is to let someone do it.

I was sick, so my mother permitted me to stay home from school.

Protest

اعتراض کردن، مخالفت کردن، نا هم رأی بودن

To protest something is to argue about it with someone.

The people protested the decision of the president.

Sculpture

پیکر، تندیس، مجسمه

A sculpture is a piece of art that is made from wood, clay, or stone.

We saw an old sculpture of Buddha at the museum.

Tribe

قبیله، تبار، طایفه، ایل، عشیره

A tribe is a group of people who live in the same culture.

There's a small tribe of people who live in the mountains of Spain.

Youth

جوانی، ایام جوانی

Youth is a time in people's lives when they are young.

My mother wanted to be a nurse in her youth.

Volume 2:

Lesson 7

Basis

مقیاس، بازه‌ی زمانی – پایه، بنیاد، شالوده، زیرساخت

To do something on time's basis is how often you do it.
My grandfather gets his hearing checked on a yearly basis.

Biology

زیست‌شناسی

Biology is the study of living things.
We learned about the human heart in biology class.

Cage

قفس

A cage is something that holds an animal so it cannot leave.
We put the parrots in their cage at night.

Colleague

هم‌کار، هم‌قطار، هم‌پایه، هم‌پیشه

A colleague is somebody you work with.
My colleague helped me finish the job.

Colony

مستعمره، مستملکات

A colony is a country controlled by another country.
The USA was at one time a colony of Great Britain.

Debate

گفتمان کردن، مناظره کردن، مباحثه کردن، بحث کردن

To debate is to seriously discuss something with someone.
The husband and wife debated over which TV to buy.

Depart

عزیمت کردن، راهی شدن، روانه شدن، حرکت کردن، رفتن

To depart is to leave some place so you can go to another place.
 The plane departed for Italy at 3:00 this afternoon.

Depress

افسرده کردن، غمگین کردن، محزون کردن

To depress someone is to make them sad.
 The bad news from work depressed the man.

Factual

واقعی، حقیقی، راستین

When something is factual, it is true.
 John learns about history from factual books.

Fascinate

مجنوب کردن، شیدا کردن، شیفتن، سر جای خود میخکوب کردن

To fascinate someone is to make them really like something.
 The kitten was fascinated by the ball of yarn.

Mission

مأموریت، فرستادن با اختیارات به منظور انجام کاری

A mission is an important job that is sometimes far away.
 The woman's mission was to help sick people.

Nevertheless

بااین حال، بااین وجود، بااین همه

You use nevertheless to show that something goes against a fact.
 He is usually friendly. Nevertheless, he wasn't this afternoon.

Occupation

حرفه. شغل، پیشه، کار

An occupation is a person's job.
 My father's occupation is a dentist

Overseas

آن سوی آب‌ها، ماورای بحار، برون مرز

If you go overseas, you go to a country on the other side of an ocean.
John often goes overseas for vacations.

Persuade

متقاعد کردن، مجاب کردن، وادار کردن، بر آن داشتن، قبولاندن

To persuade someone is to make them agree to do something.
The children persuaded their parents to buy them gifts.

Route

مسیر، جاده، راه

A route is the way you go from one place to another.
I saw many new houses along the route to the city.

Ruins

(ساختمان و بنا) خرابه‌ها، ویرانه‌ها، مخروبه، فروریخته

Ruins are old buildings that are not used anymore.
I visited some interesting ruins in Greece.

Scholar

محقق، دانش‌پژوه

A scholar is a person who studies something and knows much about it.
The scholar knew much about art history.

Significant

مهم، بااهمیت

When someone or something is significant, they are important.
I read many significant novels as a literature major in university.

Volcano

کوه آتش‌فشان، آتش‌فشان

A volcano is a mountain with a hole on top where hot liquid comes out.
When the volcano erupted, smoke and heat filled the air.

Volume 2:

Lesson 8

Broad

پهن، عریض، پر پهناء، گشاد، پهناور،

If something is broad, it is wide.

The river is very long and broad.

Bush

بوته، گیاه پرپشت

A bush is a plant with many thin branches. It is smaller than a tree.

My dad and I planted some small bushes around the house.

Capable

توانا، کارآمد، قادر، لایق، باعرضه و باجربزه

If someone or something is capable of something, they can do it.

The Olympic athlete is capable of lifting a lot of weight.

Cheat

گول زدن، فریب دادن – تقلب کردن، دغل کاری کردن، جر زدن

To cheat is to be dishonest so that you can win or do well.

They cheated on the test by sharing answers.

Concentrate

متمرکز کردن، متمرکز شدن

To concentrate on someone or something is to give your full attention.

I could not concentrate on my homework because the room was so loud.

Conclude

نتیجه گرفتن، استنتاج کردن

To conclude is to arrive at a logical end by looking at evidence.

I saw crumbs on my dog's face, so I concluded that he ate my cookie.

Confident

مطمئن، خاطر جمع، با اعتماد به نفس، بی باک

Confident means that one believes they can do something without failing.
She was confident she could climb the mountain due to her training.

Considerable

قابل توجه، فراوان، عمده، کلان

If something is considerable, it is large in size, amount or extent.
They paid a considerable amount of money for that car.

Convey

(مفهوم را) رساندن، معنی دادن، (پیامی را) منتقل کردن

To convey is to communicate or make ideas known.
That picture of a crying child conveys a feeling of sadness.

Definite

معین، قطعی، روشن، معلوم، مشخص، محرز، حتمی

If something is definite, it is certain or sure to be true.
There is a definite connection between hard work and success.

Delight

شادمانی، شمع، شادکامی، خوشی، شوق

Delight is a feeling of being very happy with something.
He felt such delight after getting a promotion at work.

Destination

مقصد، سرمنزل - سرنوشت، عاقبت

A destination is the place where someone or something is going to.
The destination of this plane is Munich, Germany.

Dictate

با صدای بلند خواندن، دیکته کردن، املا کردن

To dictate something is to read it aloud so it can be written down.
He dictated his speech so his secretary could write it down.

Edge

(دورترین جا از مرکز) مرز، حاشیه، لبه، نبش، کناره، حد، کرانه

The edge of something is the part of it that is farthest from the center.
He ran to the edge of the cliff.

Path

گذرگاه، راه، مسیر، پیاده‌رو، باریک‌راه

A path is a way from one place to another that people can walk along.
We followed a path through the woods.

Resort

متوسل شدن، دست به دامن (کسی) شدن

To resort to something is to depend on it in order to solve a problem.
I hope they don't resort to violence to end the argument.

Shadow

سایه

A shadow is the dark area that is made when something blocks light.
The man's shadow was taller than he was.

Succeed

موفق شدن، کامیاب شدن، موفقیت‌آمیز بودن، خوب انجام شدن

To succeed is to complete something that you planned or tried to do.
He will continue to work on the robot until he succeeds.

Suspect

مشکوک بودن، مظنون بودن، بدگمان شدن، سوءظن بردن

To suspect something is to believe that it is true.
I suspect that those kids stole the money.

Valley

دره

A valley is a low area of land between two mountains or hills.
We looked at the valley below from the top of the mountain.

Volume 2:

Lesson 9

Admire

ستودن، تحسین کردن، پسندیدن

To admire someone is to like them for what they do.

I admire my brother for his hard work.

Aid

کمک کردن، یاری کردن، مساعدت کردن، حمایت کردن

To aid someone is to help them when they need something.

The doctor aided the boy after his accident.

Attempt

کوشش کردن، سعی کردن، تلاش کردن، مبادرت کردن

To attempt something is to try to do that thing.

I am attempting to learn English.

Authority

اختیار، قدرت نفوذ، صاحب اختیار، مختار، مرجع قدرت

Authority is the power that someone has because of their position.

The policeman has authority on the streets.

Capital

پایتخت (کشور)، مرکز، همایون گاه – عمده، اصلی، اساسی

A capital is an important city where a country's leaders live and work.

We will visit the capital to learn about our government.

Cooperate

همیاری کردن، باهم کار کردن، تعاون کردن، مشارکت کردن

To cooperate is to work together to do something.

The students cooperated to clean up the classroom.

Defend

دفاع کردن از، حمایت کردن، پشتیبانی کردن، حفاظت کردن

To defend someone or something is to protect them from attack.
 The soldiers defended the town from the invaders.

Destruction

خرابی، ویرانی، انهدام، تخریب

Destruction is damage to something so bad that it can't be fixed.
 After the big fire, there was much destruction in the city.

Disorder

بی‌نظمی، بی‌ترتیبی، نابسامانی، درهم‌وبرهمی

Disorder is a lack of order, or a complete mess.
 The teacher's desk had many papers in disorder.

Division

تقسیم، بخش، جداسازی، دسته‌بندی، طبقه‌بندی – پخش، توزیع

A division is the act of making smaller groups out of a larger one.
 The chart had six divisions which all had different colors.

Enable

توانا ساختن، قادر ساختن، توانمند کردن

To enable a person is to make it possible for them to do something.
 Having the key enabled us to open the door.

Frustrate

ناکام کردن، درمانده شدن، نقش بر آب کردن، با شکست مواجه کردن

To frustrate is to prevent someone from fulfilling their desire.
 The machine frustrated me because I could not fix it

Govern

حکومت کردن، اداره کردن، حکمرانی کردن، فرمانروایی کردن

To govern is to control the public business of a country, state, or city.
 The United States is governed from the White House.

Plenty

فراوان، بسیار، خیلی، زیاد

To have plenty of something is to have more than you need.
The school had plenty of books for the students to read.

Relieve

تسکین دادن، تسلی دادن، آرام کردن، (درد و فشار و ...) کاستن

To relieve someone is to make them feel less pain.
The medicine relieved the sick boy.

Reputation

نام، آوازه، شهرت (خوب یا بد)، وجهه

Reputation is the opinion that people have about someone.
The doctor had a reputation for helping people.

Royal

سلطنتی، پادشاهی، شاهنشاهی، شاهانه، ملوکانه، همایونی، خسروانی

Royal describes something that belongs to a king or queen.
The king sat upon the royal throne.

Slave

برده، غلام، بنده، زرخرد

A slave is a person who is not free and must work for someone else.
The slave worked very hard all day long.

Struggle

ستیزه کردن، درگیر شدن با، کشمکش کردن، مبارزه کردن

To struggle is to fight against someone or something.
The kids struggled with each other for the toy.

Stupid

خنگ، کندذهن، کمهوش، دیرآموز، پخمه

When someone is stupid, they lack intelligence.
He said something stupid that made everyone angry at him.

Volume 2:

Lesson 10

Citizen

شهروند، تابعه‌ی یک کشور، بومی رعیت – غیرنظامی

A citizen is someone who lives in a certain town or city.
Carlos was born in Spain. He is a Spanish citizen.

Council

انجمن، شورا، هیئت

A council is a group of people who run a city or town.
The council met to discuss the new laws for the city.

Declare

(رسماً) بیان کردن، اظهار داشتن، گفتن، اعلام کردن

To declare is to say something officially.
I declared my love for him.

Enormous

بزرگ، عظیم، هنگفت

When people or things are enormous, they are very large.
My dog looks enormous next to yours.

Extraordinary

فوق‌العاده، غیرعادی، شگفت‌آور، خیلی خوب، استثنایی، چشمگیر

When someone or something are extraordinary, they are amazing.
The fireman who rescued the girl was extraordinary.

Fog

مه

Fog is a thick cloud that is near the ground or water.
I did not want to drive in the thick fog.

Funeral

مراسم خاک سپاری، مراسم ختم، تشییع جنازه

A funeral is a ceremony that takes place after a person dies.
They had a funeral for the soldier who died during the war.

Giant

بسیار بزرگ، غول آسا، عظیم الجثه، غول پیکر،

When people or things are giant, they are very big.
The giant truck got in my way.

Impression

برداشت، فکر، تصور، احساس (درباره چیزی یا شخصی) داشتن

An impression is the way of thinking about someone or something.
Most people's first impression of Dr. Giani is that he is mean.

Income

درآمد، عایدی، کار بهر

Income is how much money a person or business makes.
Her company pays her a fairly good income.

Mad

از جا دررفته، عصبانی، برآشفته، آتشی

When someone is mad, they are angry.
Mother got mad when I didn't listen to her.

Ought

باید، بایست

If someone ought to do something, then it is the right thing to do.
I ought to take my library books back.

Resist

پایداری کردن، ایستادگی کردن، استقامت کردن - مخالفت کردن با

To resist something is to fight against it.
He resisted the treatment at the hospital.

Reveal

آشکار کردن، ظاهر کردن، فاش کردن، معلوم کردن، بروز دادن

To reveal is to show something.

I will reveal where I hid the candy bar.

Rid

پاک کردن از، رهانیدن از، خلاص کردن، موانع را برطرف کردن

To rid is to make a place free from something or someone.

We rid our home of mice by using traps.

Sword

شمشیر، سیف

A sword is a long sharp weapon.

They used to use swords in battles in ancient times.

Tale

داستان، حکایت، قصه

A tale is a story.

She told her two friends about the wild tale of her day.

Trap

به دام انداختن، در تله افتادن، گیر انداختن، گیر کردن، گرفتار شدن

To trap people or animals is to capture them so they cannot get away.

We trapped butterflies in a net.

Trial

دادرسی، محاکمه، دادخواهی – سنجش، آزمایش، امتحان

A trial is the way a court discovers if a person is guilty or innocent.

He went on trial for robbing the bank.

Violent

خشن، آشوب آمیز، پرخشونت

When people are violent, they want to hurt someone.

The man was put into jail because he was violent.

Volume 2:

Lesson 11

Admission

بلیت ورود، اجازه‌ی ورود، جواز دخول، ورودی

Admission is the act of allowing to enter a place.

The admission ticket to the movie was \$5.

Astronomy

نجوم، علم ستاره‌شناسی

Astronomy is the study of the stars and planets.

Harold loved watching the stars, so he decided to study astronomy.

Blame

سرزنش کردن، ملامت کردن، مقصر دانستن

To blame someone for something bad is to say they did it.

My mom blamed me for something I didn't do.

Chemistry

علم شیمی

Chemistry the study of and reaction to substances.

In chemistry class, the professor taught us about chemical reactions.

Despite

باوجود، بااینکه، علی‌رغم، به‌رغم، فراسوی

If something happens despite what you do, it happens anyway.

We still played the game despite the cold weather.

Dinosaur

دایناسور، دیو سوسمار

A dinosaur is a very big animal that lived millions of years ago.

I like to see the dinosaur bones at the museum.

Exhibit

(کالای هنری یا صنعتی و ...) نمایش، ارائه، عرضه (ی کالا) - نمایشگاه

An exhibit is a display of interesting things.
 There was an animal exhibit at the fair.

Fame

نیکنامی، بهنامی، شهرت، آوازه، خوش نامی

Fame is reputation one has gained among the public.
 He had fame and fortune, but he was not happy.

Forecast

پیش بینی وضع هوا، (وضع هوا یا اقتصاد و ...) پیش بینی کردن

A forecast is an idea about what the weather will be like in the future.
 The forecast says that it will rain all week.

Genius

نابغه، هوشمند، بسیار باهوش، فرزاد

A genius is a very smart person.
 Since she was a genius, she easily passed all of her school exams.

Gentle

نجیب، باتربیت، بانزاکت و ادب، متواضع، فهمیده و مؤدب

Someone who is gentle is kind and calm.
 He is very gentle with the baby.

Geography

جغرافی، جغرافیا، گیتاشناسی

Geography is the study of where things are.
 I had to draw a map for geography class.

Interfere

دخالت کردن، فضولی کردن، مداخله کردن، دست درازی کردن

To interfere is to cause problems and keep something from happening.
 My little sister always interferes when I'm trying to study.

Lightly

با ملایمت، باظرافت و فشار کم، آرام، به آرامی

To do something lightly is to not push very hard.
 Draw lightly so you do not tear your paper.

Principal

رئیس (به‌ویژه رئیس مدرسه)، مدیر مدرسه

A principal is a person in charge of a school.
 My school's principal can be very strict with the rules.

Row

ردیف، سطر، رج، رده، صف

A row is a line of things.
 James put all of his toy soldiers into neat rows.

Shelf

طاقچه – قفسه

A shelf is a place on a wall where you put things.
 I keep my clothes on a shelf in my closet.

Spite

کینه، غرض، لجاج، بدخواهی

If you do something out of spite, you want to be mean.
 He snuck into his sister's room and stole her bag out of spite.

Super

عالی، بسیار خوب، ممتاز، مرغوب،

Super means really good.
 My dad said I did a super job cleaning the house.

Wet

تر، خیس

If something is wet, it has water on it.
 Since my dog was wet. He tried to shake all the water off his body.

Lesson 12

Abuse

آسیب رساندن، بد رفتاری کردن، خشونت کردن، بددهنی کردن

To abuse someone or something means to hurt them on purpose.

The mean man abused his dog when it barked too loudly.

Afford

قدرت مالی (برای خرید) داشتن، استطاعت داشتن، بضاعت داشتن

To afford something means you have enough money to pay for it.

I've been saving my money, so I can afford to buy a new bike.

Bake

(در تنور یا کوره) پختن، طبخ کردن، برشتن، تافتن، تنوری کردن

To bake means to cook food with heat.

My sister is a good cook. She bakes delicious cakes.

Bean

(گیاه) لوبیا، (انواع گیاهان بنشن‌زا؛ شامل): لوبیا و باقلا و ...

A bean is a plant seed that is good to eat.

There are many different kinds of beans to eat.

Candle

شمع، سپندار

A candle is a stick of wax that is lit on fire for light or heat.

When the lights went out, we lit some candles.

Convert

تبدیل کردن – معکوس کردن

To convert something means to change it into something else.

The man converted his messy field into a garden of flowers.

Debt

بدهی، قرض، دین

A debt is an amount of money that a person owes.

I have not paid my gas bill. I owe a debt to the gas company.

Decrease

کم کردن یا شدن، کاستن، تقلیل دادن

To decrease something is to make it less than it was before.

Hiring more police officers has decreased crime in the city.

Fault

اشتباه، خطا، کوتاهی، تقصیر

A fault is a mistake.

It is my fault that the cat ran away. I left the door open.

Fund

سرمایه، بودجه، وجه (وجوه) - حساب، صندوق

A fund is an amount of money that people have.

We all put money into our club's fund.

Generous

بخشنده، کریم، با سخاوت، دست‌ودل‌باز، لوطی، سخی

When someone is generous, they like to give things to people.

The generous man donated several new computers to our school.

Ingredient

جزء، عنصر، محتوا، عوامل سازنده‌ی یک ماده

An ingredient is something that is part of a food dish.

The main ingredients in cake are eggs, sugar and flour.

Insist

اصرار ورزیدن، پاپی شدن، پافشاری کردن، (روی چیزی) پيله کردن

To insist means to be firm in telling people what to do.

I insist that you try some of these cookies.

Mess

آشفتگی، پریشانی، نابسامانی، درهم‌وبرهمی

A mess is a condition that is not clean or neat.
 Heather's room was a complete mess.

Metal

فلز

Metal is a strong material people use to build things.
 Steel is a common metal that is used to build buildings.

Monitor

نظارت کردن، بازبینی کردن

To monitor people or things is to watch them closely.
 The teacher monitors the students when they take tests.

Oppose

مخالفت کردن، مقابله کردن، رودررویی کردن، دشمنی کردن

To oppose something means to dislike it or act against it.
 I want to be a police officer because I oppose crime.

Passive

غیرفعال، منفعل، بی‌حال، وارفته، بی‌تفاوت، بی‌بخار

If a person is passive, they do not take action to solve problems.
 Marcie is so passive that she never solves her own problems.

Quantity

کمیت (در برابر: کیفیت)، مقدار

A quantity is a certain amount of something.
 I have a small quantity of milk in my glass.

Sue

(به دادگاه) شکایت کردن، به محاکمه کشاندن، پیگرد قانونی کردن

To sue someone is to take them to court for something wrong they did.
 I sued the company after I slipped on a banana peel in their hallway.

Volume 2:

Lesson 13

Anxiety

تشویش، دل‌واپسی، نگرانی، اضطراب

When someone has anxiety, they have a lot of worries and fear.

When I have to climb to high places, I'm filled with anxiety.

Army

ارتش، نیروهای نظامی، سپاه، قشون

An army is a large group of people who fight in wars.

The army protects all the people in the country.

Billion

میلیارد، هزار میلیون، بلیون

A billion is a very large number: 1,000,000,000.

There are billions of stars in outer space.

Carve

لایه‌لایه بریدن، قاچ کردن، قاش کردن، باریکه بریدن

To carve means to cut into something.

My father usually carves the turkey for Thanksgiving.

Consult

مشورت کردن، همفکری کردن، نظرخواهی کردن، رایزنی کردن

To consult someone means to ask them for help.

I will consult my accountant to find a way to pay for my bills.

Emergency

وضع اضطراری، وضع فوق‌العاده، شرایط ناگهانی، اضطراری، اورژانس

An emergency is a time when someone needs help right away.

There is a huge fire in my house! This is an emergency!

Fortune

بخت، اقبال، شانس، خوشبختی، نیک‌بختی

When someone has good fortune, it means they have luck.

I have good fortune when I play cards.

Guarantee

تضمین کردن، ضمانت کردن، متعهد شدن

To guarantee means to know something will happen.

I guarantee that the sun will come up in the morning.

Hike

(به‌ویژه در جنگل و کوه و ...) پیاده‌روی کردن، راه‌پیمایی کردن

To hike means to walk in the mountains or forest.

I always bring plenty of equipment with me when I hike.

Initial

آغازین، نخستین، اولین، اولیه، مقدماتی، بدوی

When something is initial, it is the first thing.

The initial step when writing a paper is to find a good topic.

Intense

شدید، تندوتیز، حاد، آتشین

If something is intense, it is very strong.

The skunk made an intense odor that filled the air.

Lend

قرض دادن، عاریه دادن، وام دادن، (موقتاً) دادن به

To lend something is to give it to someone for a short time.

My sister lost her pen, so I will lend her mine.

Peak

قله، رأس، نوک، بلندترین نقطه

The peak is the very top of a mountain.

There is snow on the peaks of those mountains.

Potential

بالقوه، اندر توان

Potential means capable of being but not yet in existence.
I've thought of some potential problems with your idea.

Pride

سربلندی، افتخار، مباحات، مایه‌ی افتخار

When you have pride, you are happy with yourself.
I take pride in getting good grades.

Proof

دلیل، گواه، مدرک، شاهد، برهان

Proof is a fact that shows something is real.
They used his fingerprint as proof for the crime he committed.

Quit

(انجام کار یا عادت و ...) ترک کردن، دست کشیدن، رها کردن

To quit something means to stop doing it.
I quit running because I got tired.

Spin

چرخیدن، چرخاندن، تاباندن، (دور خود) چرخیدن

To spin is to turn around in circles.
The boy kept spinning until he fell down.

Tiny

بسیار کوچک، کوچولو، ریز، ریزه، کوچک

When people or things are tiny, they are very small.
A baby's hand is tiny.

Tutor

معلم خصوصی، معلم سرخانه

A tutor is someone who gives lessons in a certain subject.
My sister is bad at math. So my mother hired a tutor to help her.

Volume 2:

Lesson 14

Apparent

پیدا، آشکار، ظاهر، هویدا - به سادگی قابل درک، مبرهن، واضح

If something is apparent, it is easy to see.

Her happiness was apparent from the smile on her face.

Blind

کور، نابینا، اعمی

When people are blind, they cannot see.

The blind man didn't see the hole and almost fell in.

Calculate

محاسبه کردن، حساب کردن، برآورد کردن

To calculate is to find an answer using math.

I calculated how much money I would need to buy the car.

Chat

دوستانه صحبت زدن، گپ زدن

To chat is to talk with someone.

Even though they were far apart, the couple chatted every day.

Commit

متعهد (به انجام کاری) کردن، قول دادن، مقید کردن، به گردن گرفتن

To commit to something is to promise to do it.

Seth wanted to go home, but he had committed to finishing the job.

Compose

ترکیب کردن، تشکیل دادن، تنظیم کردن، انشا کردن، ساختن

To compose something is to make it from smaller parts.

Tonya composed her report using many sources of information.

Dormitory

(به‌ویژه در مدرسه و دانشگاه) خوابگاه

A dormitory is a school building where students live.

I will move into the dormitory at the beginning of the school year.

Exhaust

خسته کردن، از توان انداختن، بی‌رمق کردن، فرسودن

To exhaust someone is to make them tired.

John exhausted himself by swimming all day.

Greenhouse

گلخانه (برای پرورش گل و گیاه)

A greenhouse is a small glass building that is used to grow plants.

We have a small greenhouse in our backyard where we grow plants.

Ignore

اعتنا نکردن، نادیده پنداشتن، کم‌محلی کردن، چشم پوشیدن، (درخواست را) رد کردن

To ignore something is to act like you do not see or hear it.

I ignored the message he was making and kept studying.

Obvious

آشکار، هویدا، واضح، بدیهی، مشهود، گویا

If something is obvious, it is clear and easily seen.

It was obvious that he was tired. He kept falling asleep.

Physics

علم فیزیک

Physics is a science that deals with energy and how it affects things.

In physics class, we used Newton's Cradle to learn about energy.

Portion

بخش، سهم، تکه، بهره، قسمت

A portion of something is a part of it.

I only ate a small portion of the pizza.

Remind

یادآوری کردن، یادآور شدن، به یاد آوردن

To remind someone is to tell them to remember to do something.
Nick's dad reminded him to do his homework.

Secretary

منشی، دفتردار

A secretary is a person who works in an office.
Rebecca asked her secretary to type a report.

Severe

جان فرسا، شدید، سخت، دشوار، جدی

If something is severe, it is very bad or serious.
After hitting his hand with the hammer, Sam was in severe pain.

Talent

(معمولاً ذاتی و خدادادی) استعداد، قریحه، فرزومی

If someone has a talent, they are naturally able to do it well.
Maria has a talent for playing the piano.

Thesis

تز، پایان نامه، رساله - فرضیه

A thesis is an idea that needs to be proved.
She did not support her thesis very well.

Uniform

لباس متحدالشکل، لباس فرم، - یکدست، یک جور، یکسان

A uniform is a piece of clothing worn by people of the same group.
All the members of our marching band wear matching uniforms.

Vision

بینایی، حس باصره

Vision is the act of seeing.
The eye doctor tested my vision.

Volume 2:

Lesson 15

Absorb

جذب کردن، به خود کشیدن، در آشامیدن، در مکیدن، در کشیدن

To absorb a liquid means to take it inside.

He used a sponge to absorb the water on the floor.

Boss

رئیس کارفرما، ارباب، سرپرست، سرکارگر

A boss is a person in charge of other people at work.

My boss is a nice person.

Committee

هیئت بررسی، کمیته، کمیسیون

A committee is a group of people who meet together to make decisions.

The school's committee agreed on a new dress code for students.

Contract

قرارداد، پیمان، مقاطعه، کنترات، میثاق

A contract is a written agreement between two people.

The woman signed a contract when she bought the house.

Crew

خدمه، کارگران - (مردم) دسته، گروه، جماعت، دار و دسته

A crew is a group of workers.

My father has a crew. They help him build houses.

Devote

اختصاص دادن، وقف کردن، فدا کردن، صرف کردن

To devote time to something means to spend a lot of time doing it.

She devotes two hours a day to playing the piano.

Dig

حفر کردن، کندن، چال کردن

To dig is to make a hole in the ground.
 My dog digs in the yard so he can hide his bones.

Dine

شام خوردن، شام دادن

To dine means to eat dinner.
 The young couple dined at their home.

Donate

(به‌ویژه در امور خیریه) اهدا کردن، بخشیدن، به ارمان دادن

To donate is to give something to a charity or organization.
 We donate money to Christmas charities every year.

Double

دو برابر، دوچندان، مضاعف – دولایه، دوتا، دولا – دوگانه، جفت

If something is double, it is twice as much, or twice as many.
 I paid almost double the amount for that shirt.

Elevate

بلند کردن، بالا بردن، افزایش دادن – ارتقا دادن، تعالی بخشیدن

To elevate something is to put it at a higher level.
 The man elevated the picture so he could see it better.

Flavor

طعم، مزه – چاشنی

A flavor is the taste of food or drinks.
 The flavor of the ice cream was very good.

Foundation

موسسه، بنیاد، نهاد

A foundation is a group that provides money for research.
 The foundation raised money to give scholarships to students.

Generation

نسل، مردم دوران بخصوصی، زادگان

A generation is a group of people who live at the same time.
My grandparents are from a different generation than me.

handle

دستگیره. دسته، جا دستی، هِنْدِل

A handle is the part of an object people hold while using it.
The pot is very hot. So pick it up by the handle.

Layer

لایه، رویه، چینہ، ورقہ، قشر

A layer covers over something or is between two things.
There was a layer of snow on the tops of the houses this morning.

Mud

گِل، گِل ولای، لجن

Mud is soft, wet dirt.
My brother played rugby in the mud. Now he's dirty.

Smooth

صاف (بی پستی و بلندی)، هموار، بی چین و چروک، صیقلی

If something is smooth, it has no bumps.
The baby's skin felt very smooth.

Soil

خاک

Soil is the top layer of land on the Earth.
The boy planted flowers in the soil and watered them every day.

Unique

منحصربه فرد، تک، یکتا، یگانہ – بی نظیر، بی مانند، بی تا، بی ہمتا

If people or things are unique, they are not like the others.
Her dog is unique. I've never seen one quite like it.

Volume 2:

Lesson 16

Chamber

اتاق (به ویژه اتاق خواب)

A chamber is an old word for a bedroom.

The girl was tired. She went to her chamber for a nap.

Deny

انکار کردن، حاشا کردن، تکذیب کردن، منکر شدن

To deny something is to say it is not true.

The boy denied that he broke the window.

Document

مدرك، سند

A document is an official piece of writing.

He was given an official document proving he was a citizen.

Emphasize

تأکید کردن، اهمیت دادن، (روی چیزی) پافشاری کردن، سفارش کردن

To emphasize is to give importance or attention to something.

She emphasized the key points by circling them in red ink.

Fever

(بیماری) تب

A fever is a high body temperature that people get when they are sick.

Lydia had a high fever so she didn't go to school.

Flu

مخفف: influenza، (عامیانه) سرماخوردگی، آنفلوانزا

The flu is a type of sickness that makes you feel weak or your body hurt.

Since he had the flu, he felt miserable.

Freeze

یخ بستن، منجمد شدن، بی‌اندازه سرد کردن

To freeze is to become very cold.

If you don't wear your coat in winter, you will freeze.

Gesture

(حرکت بدن و یا اعضای بدن) حرکت دست، حرکت سر، ایماواشاره

A gesture is a movement of the hands or body.

My teacher makes a lot of gestures when she speaks.

Interrupt

(اندیشه، سخن و ...) قطع کردن، دچار وقفه کردن، میان حرف کسی دوییدن

To interrupt is to briefly stop someone when they are doing something.

My mother interrupted me when I was trying to listen to music.

Last

طول کشیدن، به درازا کشیدن، دوام آوردن، پایا بودن، باقی ماندن

To last is to continue or go on for an amount of time.

The football match lasted for nearly two hours.

Likeness

شباهت، تشابه، همانندی

Likeness means the state of being like, or resemblance.

Michelle bears a strong likeness to her older sister Kate.

Moreover

علاوه بر این، به‌علاوه، به‌اضافه، از این گذشته

Moreover means besides or in addition to something.

It's cold outside. Moreover, the wind is very strong.

Perspective

بصیرت، ژرفا‌نمایی، چشم‌انداز، دید، دورنما

A perspective is the way you think about something.

The man's speech gave me a new perspective on our country.

Rational

منطقی، عاقلانه، خردمندانه

When something is rational, it is normal or practical.

It is hard to think in a rational way when you are scared.

Recover

بازیافتن، جبران کردن، دوباره به دست آوردن، احیا کردن، بازیابی کردن

To recover is to go back to normal after something bad happens.

I hope the city will recover soon after the flood.

Rely

اتکا کردن، متکی بودن، اطمینان کردن، اعتماد کردن، تکیه کردن

To rely on something or someone is to trust or depend on them.

The boy relied on his older brother to help him.

Shock

شوکه کردن، یکه وارد کردن، شوک وارد کردن

To shock people is to surprise them.

The man was shocked by the news.

Shy

خجالتی، کمرو، محجوب، پرآزرم، زود شرم

When people are shy, they are nervous around people strange to them.

The girl was too shy to try out for the play.

Stare

خیره نگاه کردن، زل زدن، چشم دوختن، رک نگاه کردن

To stare at something is to look at it for a long time.

The young couple stared into each other's eyes.

Thus

بنابراین، در نتیجه، بدین ترتیب، از این رو

Thus means as a result or for that reason.

The sun was shining. Thus, I wore my sunglasses.

Volume 2:

Lesson 17

Aim

هدف، منظور، خواست، آماج، هدف‌گیری، نشانه‌گیری

An aim is a goal someone wants to make happen.

My aim is to become a helicopter pilot.

Attach

پیوست کردن، ضمیمه کردن، چسبانیدن، الصاق کردن

To attach is to put two things together.

I attached the socks to the clothesline to dry.

Bet

شرط بستن، شرط‌بندی کردن، قمار کردن (wager هم می‌گویند)

To bet is to risk money on the result of a game or a business.

How much will you bet that your horse will win?

Carriage

کالسکه

A carriage is a vehicle pulled by a horse.

We took a carriage ride in the park.

Classic

رویداد معروف و سنتی، اصیل، شناخته‌شده، کلاسیک

If something is classic, it is typical.

The athlete made a classic mistake - he started running too soon.

Commute

رفت‌وآمد روزانه (به‌ویژه برای کار)، رفت‌وآمد مکرر

To commute is to travel a long distance to get to work.

I usually commute to work on the train.

Confirm

تأیید کردن، تصدیق کردن، درست پنداشتن، صحت گذاشتن بر

To confirm is to make sure something is correct.

Winning the game confirmed that James was a good player.

Criticize

عیب جویی کردن، نکوهش کردن، خرده گرفتن، سرکوفت زدن

To criticize is to say you do not like someone or something.

He criticized his wife for spending too much money.

Differ

فرق داشتن با، تفاوت داشتن با، متفاوت بودن با

To differ is to not be the same as another person or thing.

I differ from my brother: he is short, while I am tall.

Expense

هزینه، خرج، پرداخت، (جمع) مخارج، هزینه‌ها، پرداختی‌ها

An expense is the money that people spend on something.

She wrote down all the expenses for her trip.

Formal

رسمی، خشک و مقرراتی، تشریفاتی

If something is formal, it is done in an official way.

It was a formal dinner, so we wore our best clothes.

Height

قد، بلند بالایی - بلندی، ارتفاع

Height is how tall someone or something is.

My height is 168 centimeters.

Invent

اختراع کردن، ابداع کردن، نوآفرینی کردن، تازه آوری کردن

To invent something is to create something that never existed before.

My grandfather has invented some interesting things.

Junior

رده پایین، کم سابقه، تازه کار، کوچک تر، خرده پا

If someone is junior in their job, they do not have a lot of power.
 When she started at the company, she was only a junior manager.

Labor

کار، کار و فعالیت (فعالیت برای انجام وظیفه)

Labor is the act of doing or making something.
 Building the house took a lot of labor.

Mechanic

تعمیر کار، مکانیک

A mechanic is someone who fixes vehicles or machines.
 We took the car to the mechanic to be fixed.

Prime

اولین، نخستین، اصلی – اساسی، بنیادی

If something is prime, it is the most important one.
 Dirty air is a prime cause of illness.

Shift

تغییر جهت، دگرگونی – تغییر مکان، جابجایی

To shift to something is to move into a new place or direction.
 He shifted to the other side of the table to eat his breakfast.

Signal

(صدا یا رفتاری که بیانگر چیزی است) علامت، نشان اشاره – پیام، آژیر

A signal is a sound or action that tells someone to do something.
 The coach blew his whistle as a signal to begin the game.

Sincere

صادق، پاک دل، بی ریا، بی غل و غش

When people are sincere, they tell the truth.
 He sounded sincere when he apologized to me.

Volume 2:

Lesson 18

Ability

توانمندی، توانایی، شایستگی، لیاقت – مهارت، قابلیت، عُرْضه

Ability is the quality of a person being able to do something well.
His swimming abilities let him cross the entire lake.

Agriculture

کشاورزی، زراعت، کشت و کار، فلاحت، برزگری

Agriculture is the growing of food and animals.
The farmer studied agriculture in college.

Cartoon

کاریکاتور، طنز نقش

A cartoon is a funny drawing.
Sometimes, people draw cartoons for the newspaper.

Ceiling

سقف (بخش درونی اتاق)

The ceiling is the top of a room.
He painted the ceiling with a special roller.

Convince

(با استدلال) متقاعد کردن، قانع کردن، قبولاندن، مجاب کردن

To convince someone means to make them sure of something.
She convinced me to buy the house.

Curious

کنجکاو – فضول، سر از کار دیگران درآور

When you are curious about something, you want to know more about it
I opened up the clock because I was curious about how it worked.

Delay

تأخیر کردن، به تأخیر انداختن، تعلل کردن، این دست و آن دست کردن

To delay means to wait to do something.

I was delayed at the airport for over two hours.

Diary

دفتر خاطرات – دفتر یادداشت، دفتر روزانه، دفتر سررسید

A diary is a book in which people write their personal experiences.

I do not let anybody read my diary.

Element

عنصر، رکن، قسمتی از یک چیز، جزء، عامل

An element of something is a particular part of it.

Tackling an opponent is Johnny's favorite element of American football

Faith

ایمان، عقیده‌ی بی‌نیاز به دلیل و اثبات، اعتقاد

When people have faith in something, they believe in it and trust it.

The sick girl had faith in doctors. She knew they would make her better.

Grain

غلات و یا دانه‌های غلات) گندم، برنج، ذرت، جو

Grain is food crops such as wheat, corn, rice or oats.

The farmer planted two fields of grain this year.

Greet

خوشامد گفتن، احوالپرسی کردن، درود گفتن، پیشواز رفتن

To greet someone means to meet and welcome them.

When my friend came over, I greeted him at the door.

Investigate

بررسی کردن، تحقیق کردن، کندوکاو کردن، رسیدگی کردن

To investigate means to search for something or learn about it.

The detective went to investigate the crime.

Joy

خوشی، سرور، مسرت، لذت، حظ،

Joy is a feeling you get when you are really happy.
I love baseball. I feel joy when I play.

Label

برچسب، ایتکت - مارک تجارتی

A label is a tag that tells about something.
The label on the back of your shirt will tell you what size it is.

Monk

راهب، تارک دنیا، صومعه نشین، دیرنشین

A monk is a religious person who lives a simple life.
The monks knew a lot about religion.

Odd

عجیب و غریب، غیر عادی، نابہنجار

When something is odd, it is unusual.
Her cat is odd. It walks on two feet.

Pause

مکث، توقف، وقفہ، درنگ

To pause means to stop doing something for a while.
Since she was so hungry, she paused to make a snack.

Priest

کشیش، روحانی، آخوند

A priest is a person trained to perform religious duties.
The priest taught us about God.

Profession

حرفہ، شغل، پیشہ

A profession is a person's job.
He loved sailing, so he chose to work on ships as a profession.

Volume 2:

Lesson 19

Adopt

به فرزندی (فرزندخواندگی) پذیرفتن – اختیار کردن، اتخاذ کردن

To adopt someone is to make them as a part of one's own family.

The girl was adopted by the couple when she was three.

Beg

(عاجزانه) استدعا کردن، التماس کردن، خواهش کردن – گدایی کردن

To beg is to ask for something one really wants.

The man begged for some money.

Beyond

(از نظر مکانی) آن سوی، آن طرف، بعد از – (از نظر زمانی) دیرتر، پس از

If A is beyond B, A is farther away.

John's house is beyond that lake.

Costume

لباس، جامه، رخت، (پوشاک ویژه‌ی کار یا دوران خاصی)

A costume is a set of clothes people wear for a particular occasion.

The woman wore a mask with her costume.

Exclaim

(ناگهان و با شور و حرارت) فریاد زدن، ندا در دادن – تَشَرُّر زدن

To exclaim is to say something loudly, usually due to being excited.

"Look at her dress!" Sara exclaimed.

Extend

توسعه دادن، گسترش دادن، دراز کردن، وسعت یافتن، تمديد کردن

To extend is to stretch out or reach.

The boy extended his hand to catch the ball.

Fool

احمق، ابله، نابخرد، کم‌خرد، تهی مغز

A fool is someone who makes unwise choices.

The girl was a fool for playing too close to the water.

Forbid

غدغن کردن، ممنوع کردن، منع کردن، بازداشتن، اجازه ندادن،

To forbid is to tell someone they cannot do something.

My father forbids watching TV while we're eating dinner.

Illustrate

(با آوردن عکس تصویر و ...) تفسیر کردن، توضیح دادن، بیان کردن

To illustrate is to show something by drawing a picture.

The executive illustrated the decreasing profits of the company.

Indeed

به‌درستی که، واقعاً، همانا، به‌راستی

Indeed means truly or really.

The birthday party was indeed fun last night.

Interpret

تفسیر کردن، فهم‌پذیر کردن، توضیح دادن

To interpret is to explain what something means.

The woman interpreted what her coworker was trying to say.

kindly

محبت‌آمیز، مهرآمیز، دوست‌وار، پرمهر، با مهربانی، مهربانانه، رئوفانی

If people do something kindly, they do it in a nice way.

The stranger kindly cared for the hurt man.

Motive

انگیزه، غرض، محرک، جنبش انگیز، محرکه

A motive is the reason someone does something.

His motive for studying so hard is to get into a good college.

Nest

لانه، آشیانه، آشیان

A nest is a place where a bird lays its eggs.
The bird laid her eggs in the nest that she made.

Origin

خاستگاه، منشأ، مبدأ، سرچشمه، آغاز – تبار، نژاد

The origin of someone or something is where they come from.
The origin of the honey that we eat is from a beehive.

Reception

ضیافت، مهمانی، پذیرایی

A reception is a party to welcome a person or celebrate an event.
We all danced and had a good time at the wedding reception.

Reject

رد کردن، نپذیرفتن، قبول نکردن

To reject is to refuse something because you do not want it.
The girl rejected the broken cup.

Silence

سکوت، خاموشی، بی آوایی – بی حرفی

Silence is complete quiet.
The man asked for silence while he worked on the problem.

Stream

نهر، جویبار، جوی

A stream is a small river.
The boy caught a fish in the stream.

Tone

لحن، تن صدا، آهنگ صدا، آوا

Tone is the sound of someone's voice. It shows how they feel.
My father's tone told me I had broken the rule.

Volume 2:

Lesson 20

Accomplish

به نتیجه رساندن، به پایان رساندن، انجام دادن، اجرا کردن

To accomplish something means to finish it.

He accomplished his goal of running ten miles.

Approve

موافقت کردن، تأیید کردن، رضایت دادن - تصویب کردن

To approve of something means you like it or are happy about it.

Her coworkers approved her new plan.

Approximate

تقریبی، تخمینی

Approximate means to be close to an exact amount, number or time.

My approximate height is two meters.

Barrier

مانع، راهباند، جلوگیری، بازدار

A barrier is something that is in your way.

The Great Wall was a barrier between China and its enemies.

Detect

شناسایی کردن، پیدا کردن، کشف کردن، پی بردن به

To detect something means to notice or find something.

The boy ran to the kitchen when he detected the smell of cookies.

Duty

وظیفه، تکلیف - کار، خدمت

A duty is something that a person has to do.

It is parents' duty to take care of their children.

Elementary

اساسی، بنیادی، ابتدایی، اولیه، آغازین، مقدماتی – ساده، بدیہی

When something is elementary, it is the first or most simple thing.
Children go to elementary school before high school.

Failure

شکست، ناکامی، عدم موفقیت – خرابی، از کارافتادگی

A failure happens when you do not do something right.
My cooking ended in failure because I burned the food.

Gradual

تدریجی، کم کم، اندک اندک، نرم نرمک

When something is gradual, it happens slowly.
Children learn to read at a gradual pace. They do not learn right away.

Immigrant

مهاجر (کسی که وارد کشور می شود). (در برابر: مهاجر: emigrate کسی که کشورش را ترک می کند)

An immigrant is a person who moves to a different country.
My parents were immigrants. They came from Poland.

Insert

(چیزی را در داخل چیز دیگری) قرار دادن، فروکردن، لابه لای چیزی گذاشتن

To insert something means to put it in something else.
The mailman inserted the letter into the mailbox.

Instant

لحظه، آن، دم، لمحہ

An instant is a very short amount of time.
A microwave oven cooks food in an instant.

Poverty

فقر، تهیدستی، بینوایی، نا داری

Poverty is the state of being poor.
Poverty is a problem in many countries around the world.

Pretend

وانمود کردن، تظاهر کردن

To pretend means to make believe something is real.
 The boy liked to pretend he was a king.

Rank

رتبه، مقام، مرتبه، طبقه، درجه

A person's rank is their place in an order of people.
 The man got to the rank of captain in the navy.

Recognition

تشخیص، بجا آوردن، بازشناسی، شناخت

Recognition is getting praise from other people.
 The hero got recognition for his brave deed.

Refrigerate

(در یخچال و ...) سرد نگه داشتن، خنک کردن، سرد کردن

To refrigerate something means to make it cold.
 Grocery stores refrigerate fruit to make it last long.

Rent

اجاره، اجاره بها، کرایه

Rent is the money people pay to someone to live in a certain place.
 To live in this house, I have to pay rent at the start of each month.

Retire

بازنشسته کردن یا شدن – کناره گرفتن، کنار رفتن، کنار گذاشتن

To retire is to leave a job, usually because of old age.
 My father is sixty-five years old. He is about to retire from work.

Statistic

آماره، آمار

A statistic is a number that tells a fact about something.
 The statistics showed that we did just as well this year as last year.

Volume 2:

Lesson 21

Astronaut

فضانورد، کیهان‌نورد

An astronaut is a person that goes into outer space.

The astronaut was walking on the moon.

Awake

بیدار – آگاه، واقف، هوشیار

When you are awake, you are not asleep.

Sometimes I lay awake in bed because I am not tired.

Courage

جرئت، شجاعت، دلیری، رشادت، دلاوری

When you have courage, you are not afraid.

The man had the courage to touch the lion.

Float

شناور شدن یا کردن، غوطه‌ور بودن، بر آب ماندن – معلق بودن

To float is to move on top of water without sinking.

The boy's toy boat floated in the pool.

Grant

اهدا کردن، اعطا کردن، دادن، بخشیدن به، برآوردن، مستجاب کردن

To grant something is to allow someone to have it.

The teacher granted us a break after studying hard all day.

Gravity

نیروی جاذبه (زمین)، نیروی گرانش

Gravity is the force that makes things fall to Earth.

There is no gravity in space.

Jewel

گوهر، سنگ گران بها – جواهر، زیور

A jewel is a beautiful stone that is worth a lot of money.

A diamond is one of the most expensive jewels in the world.

Miner

معدنچی

A miner is a person who works in a mine.

The miner was looking for gold.

Mineral

کانی، ماده معدنی

A mineral is a type of substance found in the Earth.

Rocks are made up of different kinds of minerals.

Participate

شرکت کردن، مشارکت کردن، مشارکت داشتن

To participate is to take part in something.

The students participated in the school play.

Permission

اجازه، اذن، رخصت

Permission means the act of allowing the doing of something.

I have permission to drive my mom's car.

Pour

جاری کردن، شدن، ریختن، شاریدن – شُرُشُر باریدن

To pour a liquid means to make it come out of a container.

I poured some milk into my sister's cup.

Presence

حضور، وجود

Someone or something's presence is the fact they are there.

The presence of dark clouds meant it would rain.

Raw

پردازش نشده - خام، نارس، کال، نپخته

If a material is raw, it is natural and has not been processed.
 The company dumped raw sewage into the river.

Satellite

ماهواره، قمر مصنوعی

A satellite is something that is sent into space to get information.
 The satellite was traveling around the earth.

Scale

اندازه، مقیاس، سطح بندی، درجه بندی

The scale of something is its size, especially when it is very large.
 I was surprised by the scale of the buildings in the downtown area.

Skip

نرفتن، غایب شدن - جیم زدن، در رفتن - (ندیده) رد شدن

To skip something is to not do it.
 He skipped work to get more sleep.

Stretch

(دست، پا، بدن و ...) دراز کردن، کش آوردن - گسترده - کش دادن

To stretch is to make your arms or legs reach out.
 She stretched her body before exercising.

Telescope

دوربین نجومی، تلسکوپ

A telescope is a tool people use to look at the stars.
 With a telescope, you can see the moon and stars easily.

Underground

زیرزمینی، در زیر زمین

When something is underground, it is below the surface of the Earth.
 Subway trains travel underground.

Lesson 22

Alarm

آژیر، زنگ خطر، هشدار، علامت خطر، اخطار

An alarm is something that warns people of danger.

When the students heard the fire alarm, they left the building.

Apart

جدا، سوا، مجزا

When people or things are apart, they are not close together.

The couple decided to live apart from each other.

Arrest

بازداشت کردن، توقیف کردن، دستگیر کردن، جلب کردن

To arrest someone means to catch them for doing something bad.

The man was arrested for breaking the law.

Award

جایزه

An award is a prize someone gets for doing something well.

He got an award for having the best grades in class.

Breed

گونه (ی ویژه‌ای از جانور یا گیاه) – نوع، جنس، طبقه

A breed is a group of animals within a species.

I like small dog breeds, such as terriers.

Bucket

سطل، دول، گواره

A bucket is a round container to put things in.

I filled the bucket with water.

Contest

مسابقه، رقابت، هموردی

A contest is a game or a race.

The girls had a contest to see who could jump higher.

Convict

مجرم، بزهدکار، محکوم - زندانی

To convict someone means to prove that they did a bad thing.

He was convicted of the crime and sent to jail.

Garage

گاراژ (مکانی در خانه، برای نگهداری خودرو) - تعمیرگاه خودروها

A garage is the part of a house where people put their cars.

My car does not get dirty because I keep it in the garage.

Journalist

روزنامه‌نگار، آگه فرست، آگه رسان

A journalist is a person who writes news stories.

The journalist took notes for a story he was writing.

Pup

توله ی سگ، سگ توله

A pup is a young dog.

All the girl wanted for her birthday was a pup.

Qualify

صلاحیت داشتن، واجد شرایط بودن یا کردن، شایسته کردن یا شدن

To qualify is to get, or to be declared, adequate or good enough.

He qualified to go to the final match by beating the opponent.

Repair

تعمیر کردن، مرمت کردن، بازسازی کردن، وصله‌پینه کردن

To repair something is to fix it.

I repaired the flat tire on my car.

Resume

از سر گرفتن، ادامه دادن، دنبال کردن، از نو آغاز کردن

To resume something means to start it again after taking a break.
I put the newspaper down to eat breakfast. Then I resumed reading.

Rob

دستبرد زدن، دزدیدن، ربودن، چاپیدن، لخت کردن، راهزنی کردن

To rob a person or place is to take their property by using force.
A thief has robbed me of my passport.

Slip

لیز خوردن (و افتادن)، لغزیدن (و افتادن)، سریدن

To slip means to slide and fall down.
The man slipped on the wet floor.

Somewhat

تاندازه‌ای، به مقداری، کمی، مختصری، نسبتاً

Somewhat means to some degree, but not to a large degree.
James was somewhat upset when he had to move some boxes.

Stable

ثابت، پابرجا - استوار، مستحکم، قرص - پایدار، پردوام - ثابت‌قدم

When something is stable, it will not fall over.
The chair is stable. Its legs are strong.

Tissue

دستمال کاغذی، حوله‌ی کاغذی

A tissue is a soft piece of paper people use to wipe their noses.
There was a box of tissue on the table.

Yard

حیاط، حیاط‌خلوت - محوطه، حصار، چهاردیواری

A yard is the ground just outside of a person's house.
The girls jumped rope in the yard.

Volume 2:

Lesson 23

Alike

همانند، مثل هم، مشابه، شبیه به هم،

If two things or people are alike, they are similar in some way.

People often think my sister and I look alike.

Annoy

اذیت کردن، رنج دادن، آزار دادن

To annoy someone means to bother them.

The flies buzzing around John's head annoyed him very much.

Architecture

معماری، مهندسی ساختمان

Architecture is the style or way a building is made.

The architecture of the church is amazing.

Artificial

مصنوعی، ساخته شده توسط انسان، دست ساخت، ساختگی

If something is artificial, it is made to look like something natural.

That soccer field has artificial grass, but it looks real.

Chain

زنجیر، غل و زنجیر

A chain is a series of connected loops often used to keep things in place.

The scary dog was secured with a chain.

Distinct

متمایز، متفاوت، ناهمگون – مشخص، قابل تشخیص، قابل تمیز

If something is distinct, it is easily noticed or different from other things.

That girl has distinct pink hair.

Distinguish

تشخیص دادن، وجه تمایز قائل شدن، تمیز دادن، فرق گذاشتن

To distinguish is to recognize differences between things.

The twins look exactly the same. It is hard to distinguish between them.

Dust

غبار، گردو خاک، گرد

Dust is very tiny pieces of dirt or other matter.

In the old house, the dust was thick on the floor and chairs.

Excitement

هیجان، شور، جوش و خروش

Excitement means to feel a lot of happiness about something.

Did you see the excitement in her when the team scored?

Heal

(زخم و ...) درمان کردن، جوش خوردن، تندرست شدن، شفا دادن

To heal means to make a part of the body healthy again after injury.

After my broken arm heals, I can play baseball again.

Inherit

ارث بردن، وارث شدن، به میراث بردن

To inherit is to get something from someone who has died.

She inherited her mother's gold earrings.

Manner

رفتار اجتماعی، روش، روال، طرز رفتار

A manner is the way someone does something.

His manner of not looking at someone while speaking, is a bit rude.

Mount

زیاد شدن، افزوده شدن - (با: up) بالا رفتن، صعود کردن

Something mounts when it becomes stronger over time.

His fear mounted as the monster crawled out from under his bed.

Roof

بام، پشت‌بام، تاق (سقف: ceiling)

A roof is the outside top part of a building.
 The roof was covered with snow.

Shortage

کسری، کمبود، کم داشت

A shortage is a lack of something you need or want.
 Since there was a shortage of food, people were hungry.

Solid

جامد - سفت، محکم

If something is solid, it is made of firm material.
 The safe looked to be quite solid.

Stock

ذخیره، موجودی، در انبار

A stock is a stored amount of something.
 They keep a stock of rice so they'll always have something to eat.

Substance

ماده

A substance is any specific material or mixture of materials.
 Water is an important substance for all living things.

Tomb

گور، قبر، آرامگاه، مقبره، مزار، مرقد، مدفن

A tomb is a grave where a dead person is buried.
 Their whole family is buried inside the tomb.

Wound

زخم، جراحت، ریشی، بریدگی، جریحه

A wound is an injury to the body.
 He had many wounds after the car accident.

Volume 2:

Lesson 24

Bath

گرمابه، حمام، وان، خزینه

A bath is water in a tub. People take a bath to get clean.

After playing in the dirt, the boy took a bath.

Bend

خم کردن، کج کردن، دولا کردن

To bend is to move something so it is not straight.

Lee bent over and picked up the paper on the ground.

Chew

جویدن، خاییدن

To chew is to move your mouth to break up food.

I always chew my food carefully before swallowing it

Disabled

معلول، ناقص العضو، ازکارافتاده

When a person is disabled, they cannot do what a normal person can do.

The disabled man used a wheelchair to move around.

Fantastic

خارق العاده، محشر، معرکه - به نظر غیرممکن، باورنکردنی

If something is fantastic, it is really good.

The student did a fantastic job on his project and got an award.

Fiction

افسانه، داستان ادبی با وقایع و شخصیت‌های غیرواقعی، اثر داستانی

Fiction is a story that is not true.

I enjoy reading works of fiction because they are very entertaining.

Flag

پرچم، بیرق، علم، درفش، رایت

A flag is a piece of colored cloth that represents something.
Our country has a beautiful flag.

Inspect

بررسی کردن، سرکشی کردن، تفتیش کردن، رسیدگی کردن

To inspect is to look at something carefully.
The mechanic inspected our car to see if it had any problems.

Journal

نشریه (با موضوع مشخص، برای افراد حرفه‌ای)، مجله، ژورنال، روزنامه

A journal is a type of magazine that deals with an academic subject.
Mi-young was busy working on an article for an art journal.

Liquid

مایع، آب‌گونه، چیز آبکی، سیال، آب‌وار، آب‌سان

A liquid is a substance that is neither solid nor gas.
Water is the most important liquid for life.

Marvel

تعجب و تحسین کردن، حیرت کردن، شگفت‌زده شدن

To marvel at something is to feel surprise and interest in it.
We marveled at her excellent piano playing.

Nutrient

ماده‌ی مغذی، ماده‌ی غذایی، ماده‌ی خوراکی

A nutrient is something that a living thing needs to keep it alive.
Vegetables are full of important nutrients.

Overcome

غلبه کردن، چیره شدن، غالب آمدن - پیروز شدن، برنده شدن

To overcome a problem is to successfully fix it.
She overcame her shyness and spoke in front of the class.

Recall

به یاد آوردن، به خاطر آوردن

To recall something is to remember it.
 She was trying to recall what she had told her friend.

Regret

تأسف خوردن، متأسف بودن، افسوس خوردن، پشیمان شدن

To regret something is to wish that it didn't happen.
 I regret that I was mean to my sister.

Soul

روح (در برابر: جسم یا بدن body)، روان، جان

A soul is a person's spirit.
 Some people believe that the soul lives after the body dies.

Sufficient

کافی، بس، بسنده

When something is sufficient, you have enough of it.
 After eating a sufficient amount of food, I left the table.

Surgery

جراحی، عمل جراحی

Surgery is medical treatment when the doctor cuts open your body.
 I needed surgery to repair my leg after the accident.

Tough

دشوار، مشکل، صعب

If something is tough, it is difficult.
 The man passed his driving test even though it was very tough.

Tube

لوله

A tube is a pipe through which water or air passes.
 The pile of tubes was going to be put in the ground.

Volume 2:

Lesson 25

Admit

اعتراف کردن، قبول کردن، معترف بودن

To admit something means to say that it is true.

I had to admit that I stole his idea.

Bin

سطل دردار، جعبه‌ی در دار، لاوک

A bin is a container that holds things.

He put his trash in the bin.

bowl

کاسه، جام، قدح، پیاله، بادیه

A bowl is a deep, round dish that holds food or liquid.

I ate a bowl of cereal for breakfast.

Cabin

کلبه، آلونک، کومه (خانه‌ی کوچک و یک طبقه معمولاً از چوب)

A cabin is a small house made of wood.

My grandfather owns a small cabin in the country.

Cash

پول نقد، تنخواه، نقدینه

Cash is money in the form of paper or coins.

I was able to save up enough cash to buy my mother a gift.

Criminal

مجرم، جنایتکار، بزھکار، تبھکار، گناھکار، محکوم

A criminal is a person who does something against the law.

The police made sure the criminal couldn't move his hands.

Dozen

دوازده عدد، دوجین

A dozen is a group of twelve things.
 Mom brought home a dozen donuts for us as a treat.

Elder

مسن تر، بزرگ تر، ارشد – بزرگ خاندان، ریش سفید – مهتر مافوق

An elder is a person who is older than the people around them.
 Uncle Ray is my elder so I always try to be respectful.

Facial

چهره‌ای، رخساری، سیمایی، چهری، رُخی

If something is facial, it is related to a person's face.
 I could tell from his facial features that he was angry.

Fence

پرچین، حصار، سنگ چین، نرده، دیواره، باره

A fence is a structure around a house or field.
 The farmer put up a fence so that no one could walk on her field.

Inspire

الهام بخشیدن، به دل افکندن، درون انگیزی کردن

To inspire means to make a person want to do something.
 I was inspired to write a poem after watching the sunrise.

Mere

صرف، محض – فقط، تنها

When something is mere, it is small or not important.
 We lost the game by a mere two points.

Neat

منظم، مرتب، آراسته، تمیز، پاکیزه، ترگل ورگل

If something is neat, it is very clean or organized well.
 My sister always keeps her bedroom very neat.

Occasion

رویداد، رخداد، اتفاق – وقت بخصوص، هنگام رویداد، زمان رخداد چیزی

An occasion is a time when something important happens.
Her graduation was an occasion to have a good time.

Penalty

(حقوق) کیفر، جزا – تنبیه، گوشمالی، مجازات، جریمه، تاوان، سزا

A penalty is a punishment, given when someone breaks a rule or law.
I had to pay a \$100 penalty for parking in the wrong spot.

Rude

بی ادب، گستاخ، وقیح، بی شرم

When someone is rude, they are mean and not polite.
The children at the bus stop were very rude.

Settle

سروسامان دادن، سامان بخشیدن – فرونشاندن – برطرف کردن، پایان دادن

To settle a problem means to end it by finding a solution.
It took three of our best executives all day to settle the problem.

Vehicle

وسیله نقلیه، خودرو

A vehicle is a thing that moves people or things to another place.
A ferry is a vehicle that takes people from one island to another.

Wallet

کیف پول، کیف جیبی، کیف بغلی

A wallet is a thing that holds money and fits in a pocket.
I keep my money in a wallet.

Yell

با فریاد گفتن، داد زدن، نعره زدن

To yell is to say something very loudly.
The coach yelled at his team for their poor performance.

Volume 2:

Lesson 26

Accuse

متهم کردن، سرزنش کردن، مقصر دانستن، تهمت زدن

To accuse someone of something is to blame them for doing it.

She accused her brother of breaking her computer.

Adjust

تنظیم کردن، جور کردن - تعدیل کردن

To adjust something means to change it so it is better.

He adjusted the old guitar to make it sound better.

Amuse

سرگرم کردن، موجب تفریح شدن - خنداندن، خوشمزگی کردن

To amuse someone means to do something that is funny or entertaining.

The singer was very good. She amused the crowd.

Coral

(جانور) مرجان

Coral is the hard, colorful material formed by the shells of animals.

The diver admired the beautiful coral under the water.

Cotton

پوشاک پنبه‌ای، کتان

Cotton is a cloth made from the fibers of the cotton plant.

I like to wear clothes made from cotton in the summer.

Crash

واژگون شدن، له‌و‌لورده شدن، تصادف کردن (ماشین)، سقوط کردن

To crash means to hit and break something.

There was a loud noise when the car crashed into the tree.

Deck

(اتوبوس، کامیون، هواپیما و ...) کف، سطح، پهنه، (کشتی) عرشه

A deck is a wooden floor built outside of a house or the floor of a ship.
A ship will store many supplies below its deck.

Engage

پرداختن به، درگیر شدن، دست و پنجه نرم کردن، به عهده گرفتن

To engage in something means to do it.
Dad was engaged in sawing a piece of wood in half.

Firm

سخت، سفت - ثابت، استوار - پایدار، بی تغییر - مستحکم، پابرجا

When something is firm, it is solid but not too hard.
He sleeps better on a firm bed.

Fuel

سوخت

Fuel is something that creates heat or energy.
Heat is the fuel that comes from fire.

Grand

اعظم، رفیع، بزرگ، والا، بزرگوار، ارجمند، برجسته، ممتاز

When something is grand, it is big and liked by people.
The grand mountain rose high into the sky.

Hurricane

تندباد دریایی

A hurricane is a bad storm that happens over the ocean.
The wind from the hurricane bent the palm tree.

Loss

ضرر، زیان، لطمه، صدمه، افت، خسارت (جانی و مالی) - شکست

A loss means the act or an instance of losing something.
I suffered a big loss while I was gambling.

Plain

ساده، بی طرح، بی نقش و نگار، بی آذین

If something is simple, it is plain and not decorated.
 He bought a pair of plain white shoes over the weekend.

Reef

تپه‌ی دریایی، صخره‌ی زیرآب

A reef is a group of rocks or coral that rise to or near the ocean.
 He walked along the reef and looked at the water below.

Shut

بستن، مسدود کردن، کردن، کیپ کردن

To shut something means to close it tightly.
 Please shut the door; the air outside is cold.

Strict

سختگیر، جدی، صریح

When someone is strict, they make sure others follow rules.
 The teacher is strict. She does not let students talk in class.

Surf

موج‌سواری کردن

To surf means to use a special board to ride on waves in the ocean.
 The students went to the beach to surf during their vacation.

Task

تکلیف، وظیفه، کار (که به عهده‌ی کسی محول شده است)

A task is a piece of work to be done that is usually difficult.
 My task for the weekend was to clean the entire back yard.

Zone

منطقه، ناحیه

A zone is an area that has different qualities from the ones around it.
 Firefighters often work in danger zones.

Volume 2:

Lesson 27

Apology

پوزش، عذرخواهی، معذرت، اعتذار

An apology is something someone says to show that they are sorry.
 After arguing with her teacher, the girl wrote the teacher an apology.

Bold

بی‌باک، نترس، شجاع، دلیر، تهورآمیز

If someone is bold, they are not afraid of doing something.
 The bold man climbed the high mountain.

Capture

(بازور، مهارت یا غافلگیری) گرفتن، دستگیر کردن، اسیر کردن

To capture someone or something is to catch them.
 James tried to capture the bubbles in his hands.

Cardinal

مهم، پراهمیت، اصلی، اساسی، بنیادین

If a rule or quality is cardinal, then it is the most important one.
 Raising your hand in the classroom before you speak is a cardinal rule.

Duke

دوک (اشرافی اروپایی – مقام پایین‌تر از پادشاه و ملکه)

A duke is a man of high social rank but below a king or queen.
 The duke ruled over the land.

Expose

نشان دادن، در معرض (دید و ...) قرار دادن، آشکار کردن، افشا کردن

To expose is to make known something that is hidden.
 He took off his shirt exposing his costume.

Guilty

گناهکار، مقصر، مجرم، بزهکار، تقصیرکار

If people feel guilty, they feel bad for what they did.

I felt guilty for taking my sister's cookies.

Hire

(در برابر مزد) به کار گماردن، اجیر کردن، گرفتن (کارگر)، استخدام کردن

To hire someone is to pay them money to work for you.

We hired a man to paint our house.

Innocent

(حقوق) بی تقصیر، بی بزه، نا بزهکار، نا خطاکار - بی گناه، معصوم

If someone is innocent, they are not guilty of a crime.

The judge said that the woman was innocent of the crime.

Jail

زندان، محبس، حبس

Jail is a place where criminals go to be punished.

The thief was caught and sent to jail for ten years.

Minister

وزیر - (سفارتخانه) کاردار

A minister is an important person in government with many duties.

The minister of education controls the country's schools.

Ordinary

معمولی، عادی، متداول، روزمره، پیش پاافتاده

If someone or something is ordinary, they are not special in any way.

Today was just an ordinary day. Nothing unusual happened.

Permanent

پایا، ماندگار، پردوام، پایدار، ماندنی، همیشگی، جاوید

If something is permanent, it lasts for a long time or forever.

We don't know if Aunt Mildred's visit will be a permanent one.

Preserve

محافظت کردن، حفظ کردن، حفاظت کردن، ایمن داشت کردن

To preserve is to protect something from harm.

Dad sprayed a chemical on the house to help preserve its looks.

Pronounce

تلفظ کردن، آوا کردن – آوا نشان کردن

To pronounce is to say the sounds of letters or words.

Young children often have trouble pronouncing words right.

Resemble

شباهت داشتن، همانند بودن (با)، مانستن

To resemble someone is to look like them.

The baby resembles his father a great deal.

Symptom

نشانه‌ی بیماری – نشانه‌ی چیزی، نشان، (جمع) علائم

A symptom of a bad condition or illness is a sign that it is happening.

Sneezing and a high fever are symptoms of the common cold.

Tobacco

(گیاه) تنباکو، توتون

Tobacco is a plant whose leaves are smoked, such as in cigarettes.

The tobacco in cigarettes is bad for your health.

Twin

دوقلو، همزاد – جفت، دوگانه، دوتا

Twins are two children born at the same time.

My sister and I are twins. We look exactly the same.

Witch

(زن) جادوگر، ساحره

A witch is a woman with magical powers.

People think that witches fly around on broomsticks.

Volume 2:

Lesson 28

Accompany

همراهی کردن، همراه بودن، مشایعت کردن، مصاحبت بودن

To accompany other people means to join them or go with them.

My brothers accompanied me to the movie.

Bare

لخت، برهنه، عریان، لاج، لُچ

When something is bare, it is plain. It has no covering.

He likes to walk around in his bare feet.

Branch

شاخه، شاخ درخت، برزه – شاخه‌ی علمی، رشته

A branch is the part of a tree with leaves.

The monkey was hanging from a branch on the tree.

Breath

نَفَس، دَم، دَم زنی، تنفس، دَم و بازدم

A breath is the air that goes into and out of one's lungs.

You can't take a breath under water.

Bridge

پُل

A bridge is something that is built over a river so people can cross it.

The old bridge fell into the river.

Cast

(بازور یا فشار) پرتاب کردن، افکندن، انداختن، پرت کردن

To cast something means to throw it.

The fisherman cast his line into the water.

Dare

جرئت کردن، شهامت داشتن، روی (انجام عملی را) داشتن

To dare means to be brave enough to try something.
 He dared to jump out of the airplane and skydive.

Electronic

الکترونیکی، الکترونیک

When something is electronic, it uses electricity to do something.
 I like having electronic devices such as an MP3 player.

Inn

مسافرخانه، مهمانسرا (به‌ویژه در کنار جاده)، کاروانسرا، مُتل

An inn is a place where travelers can rest and eat.
 The visitor got a room at the inn.

net

تور، تور پرنده گیری، تور ماهیگیری – تله، دام

A net is a bag made of strong thread. It is used to catch animals.
 The boy caught butterflies in his net.

Philosophy

فلسفه، حکمت

A philosophy is a way to think about truth and life.
 My philosophy is "live and let live."

Pot

دیگ، دیگچه، پاتیل، دیزی، کماجدان

A pot is a deep, round metal container used for cooking.
 Don't touch the pot on the stove. It's hot.

Seed

بذر، دانه، تخم، مُنج

A seed is the hard part of a plant or fruit that trees grow from.
 I planted the seed in the dirt hoping that it would grow into a tree.

Sharp

تیز، برآن، نوک‌دار، نوک‌تیز، لبه تیز

When something is sharp, it has a thin edge that cuts things easily.
That knife is very sharp. Be careful not to hurt yourself.

Sort

جور، نوع، قسم، گونه - دسته، گروه، طبقه

A sort of something is a type of it.
What sort of instrument do you want to learn to play?

Subtract

کاستن، کم کردن، تفریق کردن، منها کردن - برداشتن، کسر کردن

To subtract means to take something away.
We learned how to subtract numbers from each other in class.

Tight

سفت، تنگ، کیپ، محکم، قرص

When something is tight, it is fixed or fastened firmly in place.
The knots were too tight to untie.

Virtual

بالقوه، واقعی - تقریبی، کمابیشی

If something is virtual, then it is very close to being true or accurate.
Because he's popular, Joe is the virtual leader of the group.

Weigh

وزن کردن، کشیدن - سنجیدن، ارزیابی کردن، سبک و سنگین کردن

To weigh something means to see how heavy it is.
The little dog weighed exactly 3kgs.

Whisper

نجوا کردن، پچ‌پچ کردن، زمزمه کردن، درگوشی حرف زدن

To whisper means to say very quietly.
We have to whisper in the library so people can focus on reading.

Volume 2:

Lesson 29

Abstract

انتزاعی، غیرقابل لمس، مجرد، بر آهیخته، (در مقابل عملی) خیالی

If ideas are abstract, they are based on general ways of thinking.
The idea of beauty is abstract and changes over time.

Annual

سالانه، هرساله، سالانه، یکساله

If something is annual, it happens once a year.
The only time I see my aunts and uncles is at our annual family picnic.

Clay

خاک رُس، خاک کوزه‌گری، گل آجر

Clay is a type of heavy, wet soil used to make pots.
She made a bowl out of the clay.

Cloth

پارچه، منسوج، قماش

Cloth is material used to make clothes.
His shirt is made of a very soft type of cloth.

Curtain

پرده – جدار، دیوار

A curtain is a cloth hung over a window or used to divide a room.
She opened the curtains to let light into the room.

Deserve

سزاوار بودن، درخور بودن، شایسته بودن، ممتاز بودن

To deserve is to be worthy of something as a result of one's actions.
The dog deserved a bone for behaving very well.

Feather

پَر، پَرِوَال

Feathers are the things covering birds' bodies.
That bird has orange feathers on its chest.

Fertile

حاصلخیز - پَرثَمَر، بَارور، پَر میوه

If land is fertile, it is able to produce good crops and plants.
The farmer grew many vegetables in the fertile soil.

Flood

سَیل، تَنَد آب

A flood is an event in which water covers an area which is usually dry.
After three days of rain, there was a flood in the city.

Furniture

(اثاثیہ ی اِتاق) مَبِل، مانہ

Furniture is the things used in a house such as tables and chairs.
His living room only had a few simple pieces of furniture.

Grave

قَبْر، گور، مزار، مَرقد، آرامگاہ

A grave is the place where a dead person is buried.
We visit our grandfather's grave each year.

Ideal

ایدہ آل، مطلوب، آرمانی، ایدئال

If something is ideal, it is the best that it can possibly be.
This house is an ideal place for my family. It has everything we need.

Intelligence

هوش، زیرکی، تیزهوشی

Intelligence is the ability to learn and understand things.
Because of his high intelligence, he finished school early.

Nowadays

امروزه، این روزها

If something happens nowadays, it happens at the present time.
 In the past people walked everywhere. Nowadays, they use cars.

Obtain

به دست آوردن، کسب کردن، فراهم کردن، گیر آوردن

To obtain is to get something you want or need.
 After I passed the test. I obtained my driver's license.

Religious

مذهبی، دینی

When something is religious, it has to do with religion.
 The holy man spoke about religious topics.

Romantic

عاشقانه، عشقی – شاعرانه

When something is romantic, it has to do with love.
 The young couple went to see a romantic movie.

Shell

(تخم مرغ، موجودات دریای و ...) پوست، پوسته‌ی سخت، صدف

A shell is a hard covering that protects the body of some sea creatures.
 There were many pretty shells on the beach.

Shore

کرانه، ساحل، کنار دریا

A shore is the edge of a large body of water.
 All of the boats were floating near the shore.

Wheel

چرخ

A wheel is a round thing on a vehicle that turns when it moves.
 A car has four wheels.

Volume 2:

Lesson 30

Appeal

جذابیت داشتن، گیرا بودن

To appeal to someone is to be interesting or attractive to them.

Sleeping all day appeals to me, but I have to go to school.

Assume

فرض کردن، پنداشتن، انگاشتن – وانمود کردن، به خود گرفتن

To assume something is to think that it is true, even with no proof.

I assume you are both familiar with this plan.

Borrow

وام گرفتن، قرض کردن، عاریه گرفتن

To borrow something is to take it and then give it back later.

Can I borrow a pencil to use today? I'll give it back to you tomorrow.

Client

مشتری، ارباب رجوع، کار ده

A client is a person or business that pays another to do a service.

She has many clients who enjoy coming to her salon.

Downtown

مرکز شهر، میان شهر، شارستان

The downtown is the center of most cities.

The downtown is filled with many tall buildings.

Dull

کسل کننده، ملالت آور، خسته کننده – خمود، بی حال، بی دل و دماغ

If something is dull, it is not exciting.

The movie was very dull. I fell asleep watching it

Embarrass

خجلت زده کردن، شرمنده کردن، کِنِف کردن، خِیْط کردن

To embarrass someone is to make them feel ashamed or foolish.
 He was embarrassed when he couldn't remember her name.

Fare

(تاکسی و اتوبوس و ...) پول کرایه، پول بلیت

A fare is an amount of money paid to use a bus, train, or taxi.
 Since he is a senior, my grandfather pays a low fare for the bus.

Former

(زمان)، پیشین، سابق، قبلی، قدیم، گذشته

Former describes something that used to be but is not any more.
 The hotel, a former castle, was built over 200 years ago.

Formula

فرمول – دستورالعمل، دستور کار، قاعده‌ی کار

A formula is a set mathematical way or method of solving a problem.
 I learned a new formula that may help us with our problem.

Found

تأسیس کردن، بنیاد نهادن، برپا کردن، پی افکندن

To found a company or organization means to start it.
 The pilgrims founded one of the first colonies in the United States.

Invest

سرمایه‌گذاری کردن

To invest means to use money in a way that will bring a profit later.
 I invested money in a new building that should bring me a profit.

Loan

وام دادن، قرض دادن، امانت دادن

A loan is the act of lending something, usually money.
 I got a loan from the bank.

Practical

کاربردی، به‌دردبخور، به کار بخور، قابل استفاده

If something is practical, it is useful in normal life.

Learning English is practical; you can use it in many places.

Quarter

یک‌چهارم دلار، ۲۵ سنت – یک‌چهارم، چارک، ربع، چهاریک

A quarter is 25 cents.

He paid a quarter for the candy.

Salary

حقوق (ماهانه یا هفتگی – با «مزد (wage)» فرق دارد)، مقرری، موجب

A salary is how much money a person makes at his or her job.

He got a new job with a better salary.

Scholarship

کمک‌هزینه‌ی تحصیلی، بورس آموزشی، رستاد

A scholarship is money given to one so they can go to school.

I got a scholarship to help me pay for university.

Temporary

موقت، گذرا، موقتی، نا‌پا، گریزان، دم گذر

If something is temporary, it exists for a short time.

This car is only temporary; I'll get a new one soon.

Treasure

گنج، گنجینه، خزانه، دفینه – پُربها، نفیس

A treasure is a collection of valuable things, especially jewels or gold.

They became very rich when they found the buried treasure.

Urge

اصرار کردن، خواستار شدن، (با اصرار) خواستن، تأکید کردن

To urge someone is to try very hard to get them to do something.

He urged them to believe his story.



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

